

مغالطات

سید محمود نبویان

چکیده

یکی از بزرگ‌ترین خطراتی که اندیشه بشری را به صورت بسیار جدی تهدید نموده و وجود آن، سبب زوال و فساد تفکر بشری می‌گردد و آن را از وصول به مقصد والا و نورانی خویش باز می‌دارد، «مغالطه در استدلال» است، به ویژه اینکه عده‌ای نیز با یادگیری انواع مغالطات، فکر بشر را به سمت اهداف غیر انسانی خویش سوق می‌دهند و روشن است که با تغییر افکار و منحرف شدن آن، کردار و رفتار اشخاص نیز تحت تأثیر آنها، منحرف می‌شود. بنابراین، شناسایی انواع مغالطات، در داشتن تفکری صحیح، لازم و ضروری است.

بدین روی، اندیشمندان متمهد در هر عصری بر آن شده‌اند تا با دقت در استدلال‌ها، مغالطات موجود در آنها را کشف و به صورت مستقل، درباره انواع مغالطات بحث نمایند. منطقدانان مسلمان نیز سعی نموده‌اند تا در صناعت مغالطه - و نیز صناعات دیگر - از مغالطه و انواع و شیوه‌های آن بحث کنند.

این نوشتار سعی دارد گزارشی اجمالی از مباحث مغالطه و انواع آن نزد اندیشمندان مسلمان بیان دارد و معتقد است: انواع مغالطات محدود به مقدار بیان شده به صورت اجمالی (۱۳ نوع) نیست و با مراجعه تفصیلی و دقیق به کتب منطقی، روشن می‌گردد که منطقدانان مسلمان ۳۱۰ قسم مغالطه را بیان داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها

مغالطه، تبکیت، مشاغبه، برهان، جدل، سفسطه، اعراب و اعجام، ممارات، مغالطات لفظی، مغالطات معنوی، مغالطات عرضی.

معنای «مغالطه»

«مغالطه» در لغت، به معنای سوق دادن دیگری به اشتباه^(۱) و نیز اشتباه کاری (خود فرد) است.^(۲) اما در اصطلاح منطق، «مغالطه» نوعی قیاس است که مواد آن شبیه مواد برهان یا مواد جدل، و صورت آن شبیه صورت قیاس منتج بوده و برای اثبات ادعایی و ابطال ادعایی دیگر اقامه می‌شود.

در منطق، علاوه بر مباحث مربوط به هیأت استدلال، مباحثی نیز دربارهٔ مواد استدلال و قیاس در بخش انتهایی منطق، تحت عنوان «صناعات» خمس مطرح گردیده که در آن از برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه بحث شده و مقصود اصلی منطق دانان از این بحث، شناخت مواد گوناگون استدلال قیاس به صورت کلی است. در این بخش، مباحث مغالطه تحت عنوان «تبکیت مغالطی» ذکر شده است.^(۳) از این رو، بجاست معنای دقیق «تبکیت» را از حیث لغت و اصطلاح منطق بیان نماییم:

«تبکیت» در لغت، به معنای زدن با شمشیر و عصا و نیز غلبه یافتن بر طرف مقابل به وسیلهٔ حجت است.^(۴) اما مقصود از آن در اصطلاح منطق، هرگونه قیاسی است که برای ابطال و نقض یک «وضع» بیان شود. (مراد از «وضع» رأیی است که طرف مقابل به آن ملتزم است، اعم از اینکه به این رأی معتقد بوده یا اینکه صرفاً در مقام بحث، به آن ملتزم باشد،^(۵) خواه مراد قیاس یقینی و صحیح باشد و یا غیر صحیح و باطل.)^(۶) از این رو، تبکیت در منطق، هم شامل استدلال قیاسی صحیح می‌شود و هم شامل استدلال قیاسی باطل، و بر این اساس، در صورتی که مواد قیاس، حق و یقینی بوده و صورت آن نیز ذاتاً منتج باشد به چنین قیاسی «تبکیت برهانی» گفته می‌شود. و در صورتی که مواد قیاس از مشهودات بوده و صورت قیاس نیز ذاتاً منتج باشد به آن «تبکیت جدلی» اطلاق می‌گردد.^(۷)

از سوی دیگر، روشن است در صورتی که مواد یا صورت قیاس به صورت واضح و آشکار، ناقص و فاسد باشد، هیچ‌گاه مخاطب دچار اشتباه نمی‌شود و مغالطه‌کننده به هدف و مطلوب

خود نمی‌رسد (و استدلال‌کننده یا خود دچار اشتباه نمی‌شود). بدین روی، وقتی مغالطه محقق می‌شود که مواد و صورت قیاس شبیه مواد و صورت قیاس صحیح باشد و همین شباهت است که سبب تحقق و رواج مغالطه می‌گردد.^(۸)

از این رو، در تعریف «تبکیت مغالطی» آورده‌اند: «تبکیت مغالطی» قیاسی است که مواد آن شبیه حق یا مشهور باشد^(۹) و در صورتی که قیاس‌کننده در قیاس خود، از موادی استفاده کند که شبیه «برهان» باشد (یعنی مواد آن شبیه حق باشد) به چنین شخصی «سوفسطی» و به صنعت آن، «سفسطه» گفته می‌شود. اما در صورتی که قیاس بیان شده شبیه «جدل» باشد (یعنی مواد آن شبیه مشهورات باشد) به چنین شخصی «مشاغبی» و به صنعت آن «مشاغبه» اطلاق می‌شود.^(۱۰) البته همان‌گونه که ممکن است به واسطه تشابه ماده، مغالطه واقع گردد، همچنین ممکن است به واسطه تشابه صورت نیز مغالطه تحقق یابد؛ یعنی صورت قیاس شبیه یکی از ضروب منتج قیاس باشد.^(۱۱)

در نتیجه، تبکیت در منطق، سه قسم است: تبکیت برهانی، تبکیت جدلی و تبکیت مغالطی.^(۱۲) «تبکیت مغالطی» نیز شامل دو قسم «سفسطه» و «مشاغبه» است که به هر دو قسم، «تبکیت مغالطی» اطلاق می‌شود.^(۱۳) بنابراین، «قیاس مغالطی» قیاسی است که اولاً، مواد آن شبیه مواد برهان یا جدل باشد. ثانیاً، صورت قیاس شبیه صورت و ضروب منتج باشد. ثالثاً، برای نقض و ابطال ادعای طرف مقابل اقامه شود. (البته تحقق یکی از دو شرط اول به صورت مانعة‌الخلو در تحقق مغالطه کافی است.)

اغراض مغالطه

«مغالطه» به معنای «تعمد در تغلیط دیگری» با دو انگیزه انجام می‌شود:

۱. به قصد صحیح: گاهی ممکن است که مغالطه‌کننده با انگیزه‌ای صحیح، دیگری را به اشتباه سوق دهد؛ بدین دلیل که قصد امتحان او را داشته باشد و یا اینکه مخاطب، در اشتباه بوده و بر اشتباه خود نیز اصرار ورزد. در این صورت، برای توجه دادن به اشتباه او، مغالطه در قیاس انجام

می‌شود. در صورت اول، به قیاس مغالطی «امتحان» و در صورت دوم، به آن «عناد» گویند. (۱۴)

۲. به قصد باطل: گاهی نیز مغالطه‌کننده با انگیزه‌های غیر صحیح مانند ریا و برتری بر دیگران دست به مغالطه می‌زند و بدین طریق، به اهداف باطل خود دست می‌یازد. غیر از ریا و طلب برتری بر دیگران، ریشه اصلی مغالطه کردن این است: پیش از اینکه شخص به حکمت و مقتضای عقل مؤدب شود، خود را عالم دانسته و در صدد مشهور شدن است و هیچ‌گاه در مقام سؤال و پرسش، اعتراف به جهل نمی‌نماید. چنین فردی برای پرهیز از آشکار شدن جهل خود، وقتی با علما برخورد می‌نماید، چاره‌ای جز مغالطه و تمسک به انواع حیل‌ها و مغالطات ندارد تا به این وسیله، سخنش در ظاهربینان نفوذ یابد و به عالم و دانشمند بودن مشهور گردد. (۱۵)

فایدهٔ صناعت مغالطه

دانستن این صناعت برای انسان از چهار جهت مفید است:

۱. در مقام استدلال، با دانستن مواضع غلط، خود را از وقوع در آن حفظ می‌کند.
۲. خود را از تأثیرپذیری مغالطهٔ دیگران در امان نگه می‌دارد.
۳. با توجه دادن به انسان‌های دیگر در مورد انواع مغالطات، آنها را از سقوط در دام مغالطات نجات می‌دهد.
۴. کسی که این صناعت را به درستی آموخته باشد، می‌تواند در برابر مغالطان، ایستادگی نماید و در مواردی نیز با انجام مغالطه، مغالطان را مغلوب سازد. (۱۶)

موضوع و مواد صناعت مغالطه

مغالطه وقتی پدید می‌آید که قیاس مغالطی، شبیه برهان و یا جدل باشد و از این‌رو، همهٔ مواردی که صناعت برهان و جدل شامل آن می‌شود، صناعت مغالطه نیز شامل آنها می‌گردد و در نتیجه، موضوع صناعت مغالطه همان موضوع برهان و جدل، و مسائل آن نیز همان مسائل برهان و

جدل، و مبادی آن نیز همان مبادی برهان و جدل است و فرقتان این است که آن دو صنعت، حقیقی است، اما صنعت مغالطه، ظاهری.

از سوی دیگر، مواد صنعت مغالطه از مشبهات و وهمیات است. مقصود از «مشبهات»، قضایایی است که به خاطر شباهت (در لفظ یا معنا) به یقینیات یا مشهورات، مورد قبول واقع می‌شود و به سبب وجود این شباهت، مغالطه‌کننده قادر می‌گردد کسی را که قدرت تمییز میان شیء مشابه و شیء اصلی ندارد، به غلط اندازد و یا خود دچار اشتباه گردد. (۱۷)

مراد از «وهمیات» هم قضایای کاذبی است که وهم در مقابل عقل بدان حکم می‌کند و انسان با اینکه به لحاظ عقل، کذب آن را درک می‌کند، اما به سبب اقتضای شدید حکم وهم، به آن حکم کاذب ملتزم می‌شود. برای مثال، با اینکه عقل فرقی میان مکان تاریک و مکان روشن نمی‌بیند، ولی به سبب حکم وهم، بیشتر انسان‌ها از مکان ظلمانی وحشت دارند. (۱۸)

از ناحیه دیگر، چون منطقدانان مسلمان مغالطات را منحصر به مغالطات در استدلال و قیاس نکرده، بلکه آن را شامل مغالطات در تصورات نیز می‌دانند، از این رو، علاوه بر مباحث مربوط به صنعت، مغالطاتی را در بخش تصورات بیان نموده‌اند که در محل خود بیان خواهیم نمود.

اجزای صنعت مغالطه

صنعت مغالطه دارای دو بخش است:

پرتال جامع علوم انسانی

الف. اجزای اصلی

مقصود از اجزای اصلی صنعت مغالطه، اجزای تشکیل‌دهنده قیاس مغالطی است، اعم از قضایایی که ماده قیاس را تشکیل می‌دهد و یا صورتی که شکل قیاس را تأمین می‌کند.

ب. اجزای خارجی

مراد از اجزای خارجی، اموری خارج از قیاس مغالطی است؛ مانند: تشفیج بر مخاطب، سوق دادن

کلام مخاطب به دروغ یا خلاف مشهور با افزودن یا کاستن از آن و مانند آن که به این قسم، «اجزای عرضی» صناعت مغالطه اطلاق می‌گردد. (۱۹)

نکته مهم در این مقام آن است که محور اصلی مباحث منطقدانان مسلمان در صناعت مغالطه، بحث از اجزای ذاتی صناعت مغالطه است، نه اجزای عرضی؛ زیرا صناعت مغالطه یکی از صناعات خمس بوده و منطقیان در بخش «صناعات خمس»، در صدد تبیین انواع کلی مواد استدلال و قیاس هستند و از این رو، تغلیط دیگران از غیر طریق استدلال، امری استطرادی در بحث صناعت مغالطه تلقی شده است. (۲۰)

در اجزای ذاتی مغالطه، قضایای به کار رفته در قیاس مغالطی به سبب یکی از عوامل ذیل، مقتضی مغالطه است:

۱. ماده قیاس، غلط است.
 ۲. صورت قیاس غلط است.
 ۳. هم صورت و هم ماده قیاس غلط است.
 ۴. گاهی نیز قضایایی مقتضی مغالطه می‌شود، بدون اینکه قیاسی وجود داشته باشد.
- قسم اول از اقسام مزبور (غلط بودن ماده قیاس مغالطی) به سه صورت قابل فرض است: الف. مقدمات کاذب باشد، اما به عنوان مقدمات صادق تلقی شود، و یا اینکه مقدمات قیاس «شقیع» (غیر مشهور) باشد، ولی به عنوان مقدمات مشهور تلقی گردد.
- ب. مقدمات عین نتیجه باشد، اما توهم شود که میان مقدمات و نتیجه، تغایر است.
- ج. توهم شود که مقدمات اعرف از نتیجه است، با اینکه در واقع، اعرف از آن نیست.
- و در یک نگاه کلی دیگر، می‌توان گفت: همه اقسام مغالطات ذاتی، یا به سبب لفظ است و یا به سبب معنا. (۲۱)

با عنایت به اینکه علاوه بر مباحث مذکور در صناعت مغالطه، منطقدانان مسلمان مباحثی تحت عنوان «غلط و اشتباه در ناحیه تصورات» مطرح ساخته‌اند، از این رو، ذکر تفصیلی اقسام مغالطات ذیل چهار عنوان مطرح می‌گردد:

• مغالطات لفظی

آنچه به عنوان «مغالطات لفظی» در کتب منطق‌دانان مسلمان آمده، صرفاً بیان عناوین کلی آنهاست، نه ذکر تفصیلی شان، و در صورتی که اقسام تفصیلی آنها ذکر شود تعداد آنها زیاد است و به همین سبب، با اینکه در کتب منطقی برای مغالطات لفظی شش نوع و برای مغالطات معنوی هفت نوع ذکر شده، محقق طوسی تعداد مغالطات لفظی را بیش از مغالطات معنوی می‌داند. (۲۲)

مغالطات لفظی یا در لفظ مفرد واقع می‌شود و یا در لفظ مرکب، و در مجموع، در کتب منطقی، مغالطات لفظی به ترتیب ذیل، به شش قسم کلی تقسیم شده است:

الف. مغالطه در لفظ مفرد

این نوع مغالطه ممکن است به یکی از سه صورت ذیل انجام شود:

۱. مغالطه ناشی از آن است که ماده لفظ مفرد برای معانی کثیر وضع شده است که به آن، مغالطه «اشتراک اسم» گفته می‌شود.
۲. هیأت لفظ مفرد موجب مغالطه می‌شود؛ بدین صورت که شکل و هیأت لفظ، میان معانی متعدد مشترک است.
۳. حالات عارضی لفظ مفرد - مانند اعراب و اعجام - موجب مغالطه می‌شود.

ب. مغالطه در لفظ مرکب

این نوع نیز بر سه قسم است:

۱. نفس ترکیب الفاظ موجب مغالطه شود که به این قسم، مغالطه «ممارات» گفته می‌شود.
۲. توهم وجود ترکیب - علی‌رغم عدم وجود آن - مقتضی وجود مغالطه می‌شود که این قسم، مغالطه «ترکیب المفصل» خوانده می‌شود.
۳. توهم عدم وجود ترکیب - علی‌رغم وجود ترکیب - موجب مغالطه می‌شود. این قسم، مغالطه «تفصیل المركب» نامیده می‌شود. (۲۳)

البته باید توجه داشت که اقسام شش‌گانه مغالطه لفظی، هم در استدلال قیاسی رخ می‌دهد و هم در استدلال استقرایی. (۲۴) اینک به ذکر تفصیلی هر یک از اقسام مزبور می‌پردازیم:

اول. مغالطه اشتراک اسم: پیش از بیان مغالطات این قسم، باید به دو نکته توجه نمود:

الف. مقصود از «اشتراک اسم»، صرفاً اشتراک لفظی نیست، بلکه اعم بوده، مراد این است که یک لفظ به صورتی بر بیش از معنای واحد دلالت نماید؛ مانند اینکه مشترک لفظی، منقول، مرتجل یا حقیقت و مجاز باشد. (۲۵)

ب. مراد از «اسم» در اینجا، منحصر به مدلول اسم در مباحث ادبیات نیست، بلکه مراد از آن هرگونه لفظ مفردی است که دال بر معنایی است، خواه حرف باشد یا فعل یا اسم. (۲۶)

مغالطه اشتراک اسم، مشتمل بر مغالطات ذیل است:

۱. مغالطه اشتراک لفظی: لفظ مشترک لفظی است که بر معانی متعدد دلالت نموده، بر هر یک از معانی، به صورت مستقل و جداگانه وضع شده باشد، نیز وضع لفظ بر هیچ‌یک از معانی، مسبق به وضع آن برای معانی دیگر نباشد؛ (۲۷) مانند لفظ «عین» در عربی، که برای چشم، طلا و مانند آن وضع شده است. این مغالطه در جایی رخ می‌دهد که گوینده یا نویسنده از واژه‌ای که چند معنا دارد، بدون قرینه استفاده کند و مخاطب از آن واژه معنایی بفهمد که مراد گوینده نیست؛ مانند: «در زبان فارسی، کتاب‌های "امثال" قرآن فراوان نیست.» «امثال»، هم جمع «مثل» به معنای مانند و نظیر است و هم جمع «مَثَل»، و از جمله مذکور، معلوم نمی‌شود که مراد گوینده جمع مَثَل است یا جمع مِثْل. (۲۸)

مغالطه اشتراک لفظی بر دو قسم است:

الف. ظاهر: مانند اینکه لفظ «عین»، که مشترک لفظی بودن آن برای همه ظاهر و روشن است، در جمله‌ای به کار رود.

ب. خفی: مانند لفظ «نور» و یا «وجود»، که مشترک لفظی بودن آن میان وجود محمولی و وجود رابط برای همه روشن نیست، در جمله‌ای به کار رود. (۲۹)

۲. مغالطه نقل: اگر لفظی دارای معانی متعدد باشد، به گونه‌ای که استعمال لفظ در معنای اول متروک باشد و وقتی بدون قرینه اطلاق می‌شود معنای دوم از آن متبادر شود، به این لفظ، «منقول» گویند؛ مانند لفظ «صلاة» که ابتدا برای دعا وضع شده است، اما وقتی بدون قرینه استعمال می‌شود از آن ارکان مخصوص اراده می‌گردد.^(۳۰) در صورتی که یکی از الفاظ منقول در مقدمات استدلال واقع شود، ولی در یک مقدمه، معنای متروک لفظ اراده گردد و در مقدمه دیگر، معنای جدید و متبادر لفظ قصد شود، مغالطه روی می‌دهد.^(۳۱)

۳. مغالطه تشکیک: الفاظی که مشترک معنوی است در صورتی که صدق آنها بر مصادیق یکسان باشد، بدان «متواطی» گفته می‌شود، اما اگر مصداقیت مصادیق برای مفهوم آن، به صورت اولویت، اقدمیت و اشرفیت، متفاوت باشد به آن «مشکک» اطلاق می‌گردد.^(۳۲) حال اگر در استدلال، از لفظ مشکک استفاده شود، به طوری که در یک مورد، فردی و در مورد دیگر، فردی دیگر اراده شود مغالطه رخ خواهد داد. برای مثال، اگر گفته شود: «شوم امری است دارای نفع. و هر امری که دارای نفع است، خیر است. من شوم، خیر است.» در اینجا، مغالطه رخ داده است. سبب مغالطه در این استدلال آن است که الفاظ «خیر» و «نفع» مشکک هستند و مصادیق متفاوت دارند.^(۳۳)

۴. مغالطه مجاز مرسل: اگر لفظی دارای معانی متعدد بوده، ولی فقط برای معنای اول وضع شده باشد (ولی استعمال لفظ در معنای اول ترک نشده باشد)، در صورتی که در معنای اول استعمال شود به آن «حقیقت» گویند، ولی اگر در معنای دوم (با رعایت قراین و علاقات مجازی غیر از علاقه مشابهت) استعمال گردد به آن «مجاز مرسل» گویند. ذکر این نکته ضروری است که مجاز بر دو قسم است؛ یعنی: اگر علاقه و رابطه میان معنای حقیقی و معنای مجازی، مشابهت باشد به آن «استعاره» گویند، ولی در صورتی که علاقه میان آن دو، امور دیگری غیر از مشابهت باشد به آن «مجاز مرسل» اطلاق می‌شود.^(۳۴) بر این اساس، در استدلال واحد، اگر در یک مقدمه، از لفظ، معنای حقیقی اراده شود و در مقدمه دیگر، معنای مجازی اراده گردد، مغالطه مزبور رخ می‌دهد.^(۳۵)

۵. مغالطه استعاره: چنان‌که اشاره شد، در صورتی که رابطه و علاقه میان معنای مجازی و معنای حقیقی یک لفظ، «مشابهت» باشد به آن «استعاره» گویند. بنابراین، «استعاره» لفظی است که در معنای غیر موضوع له خود - که شبیه معنای اصلی آن است - استعمال گردد؛ مانند لفظ «أسد» در این جمله: «أسدی را دیدم که تیر می‌انداخت.»^(۳۶)

در صورتی که در استدلال واحد، در یک مقدمه، لفظ در معنای استعاری خود و در مقدمه دیگر، در معنای حقیقی خود استعمال شود، مغالطه استعاره رخ خواهد داد؛^(۳۷) مانند اینکه نسبت به شخص ثابت‌قدم و استوار گفته شود: «کوهی را دیدم ثابت‌قدم و استوار که در مقابل طوفان‌های مهیب ایستاده است.» اگر از این جهت که چون کوه، جامد و از سنگ تشکیل شده است، نتیجه بگیریم که آن شخص نیز متحجر و بی‌روح و ساکن است، گرفتار مغالطه مزبور شده‌ایم.

۶. مغالطه تشبیه: «تشبیه» عبارت است از: بیان مشارکت امری با امری دیگر در معنایی خاص، خواه ادات تشبیه ذکر شود و خواه در تقدیر باشد.^(۳۸) در صورتی که در یک مقدمه از باب تشبیه، شیئی را بر امری حمل نماییم و در مقدمه دوم، احکام حقیقی آن شیء بیان شود، مغالطه تشبیه رخ خواهد داد.^(۳۹) مغالطه تشبیه مانند این است که بگوییم: «جریان الکتریسیته در سیم برق، شبیه جریان آب در لوله است. بنابراین، همان‌گونه که اگر لوله در یک ساختمان عمودی باشد، فشار آب در طبقات پایین بیشتر از طبقات بالا است، اگر سیم برق به صورت عمودی کشیده شود ولتاژ برق در طبقات پایین بیشتر از طبقات بالا خواهد بود.»^(۴۰)

۷. مغالطه تشابه: مقصود از «تشابه» این است که لفظی واحد بر موارد گوناگون، که در حقایق خود اختلاف دارد، ولی در شکل و صورت، با هم شباهت دارد، اطلاق گردد، به گونه‌ای که در هر موردی، امر خاصی مراد باشد که در مورد دیگر، آن امر نتواند مراد باشد. غفلت از این امر موجب مغالطه می‌گردد؛ مانند لفظ «ناطق» که هم بر «انسان» و هم بر «فلک» و هم بر «ملک» اطلاق می‌شود. روشن است که مقصود از «ناطق» در هر یک از این سه مورد، غیر از مقصود از ناطق در

موارد دیگر است. (۴۱)

در بعضی از کتب منطقی، از تشابه مقصود در این بحث، تعریف دیگری ارائه شده است. قطب‌الدین شیرازی در توضیح «مغالطه تشابه» معتقد است: در شییی که مرکب از اجزای متشابه است، مغالطه‌کننده حقیقت کل را عین حقیقت جزء تلقی می‌کند، در حالی که حقیقت کل مغایر حقیقت جزء است؛ مانند عدد «دو» که مرکب از دو واحد است و روش است که حقیقت عدد «دو» غیر از حقیقت واحد است؛ چون «واحد» عدد نیست، بلکه مبدأ عدد است، اما «دو» عدد است. از این رو، اگر از آن جهت که واحد، عدد نیست نتیجه گرفته شود که «دو» نیز عدد نیست، مغالطه رخ داده است. (۴۲)

۸ مغالطه اطلاق و تقييد: در صورتی که لفظ به کار گرفته شده در یک مقدمه، به صورت مطلق صحیح باشد و در مقدمه دیگر، به صورت مقید، و استدلال‌کننده توجهی به این امر نداشته باشد و یا با علم و آگاهی، سبب تغلیط دیگران گردد، مغالطه «اطلاق و تقييد» روی خواهد داد. (۴۳) برای مثال، «آزادی به صورت مطلق، مردود است، اما به صورت مقید، مورد قبول.» اگر کسی با عنایت به بعضی از موارد مطلوب آزادی، نتیجه بگیرد که آزادی به صورت مطلق، صحیح است و از این رو، هر قانونی - و از جمله دین - را، که مانع بعضی از آزادی‌های ناصحیح انسان شود، مردود بدانند گرفتار مغالطه مذکور شده است.

۹ مغالطه عام و خاص: در صورتی که یک لفظ دارای دو معنای عام و خاص باشد، اگر در یک مقدمه، از لفظ، معنای عام اراده شود و در مقدمه دیگر، معنای خاص، مغالطه «عام و خاص» روی می‌دهد؛ مانند: «واجب بالذات ممکن الوجود است. و هر ممکن الوجودی وجودش را از علت دریافت می‌کند.» در این استدلال، مغالطه «عام و خاص» صورت گرفته است؛ چون مراد از «امکان» در مقدمه اول، امکان عام است، ولی مقصود از «امکان» در مقدمه دوم، امکان خاص است.

این نوع مغالطه بر دو قسم است:

الف. گاهی مراد از «عام»، امری است که امتناعی از صدق بر کثیرین ندارد. در این قسم، صدق

عام مستلزم صدق خاص نیست. برای نمونه، از صدق حیوان بر یک موجود، صدق انسان به دست نمی‌آید، گرچه کذب عام، مستلزم کذب خاص است.

ب. گاهی نیز مراد از عام، عام استغراقی است؛ یعنی حکم بیان شده برای عام، برای هر یک از افراد نیز ثابت است. در این قسم، صدق عام مستلزم صدق خاص است.

۱۰. مغالطه نسبت دادن حکم جمع به هر یک از افراد و بالعکس: نوع دیگر مغالطه این است که حکمی که برای هر یک از افراد ثابت است، برای کل نیز ثابت فرض شود، و یا حکمی که برای کل ثابت است برای هر یک از افراد ثابت فرض گردد؛^(۴۴) مثلاً، اگر کسی با توجه به اینکه هر یک از اعضای یک گروه نوازندگی به تنهایی، بهترین نوازنده است، نتیجه بگیرد که آن گروه نوازنده بهترین است، گرفتار مغالطه مذکور شده است؛ زیرا ممکن است هر یک از اعضای گروه نوازندگی در رشته خود بهترین باشد، اما آن گروه نوازندگی (به عنوان یک کل) بهترین نباشد؛ زیرا بهترین بودن اعضا شرط لازم و کافی برای بهترین بودن گروه نوازندگی نیست. بنابراین، حکم جزء را نمی‌توان برای کل ثابت دانست. همچنین اگر حکم کل را برای هر یک از اجزای ثابت بدانیم مغالطه مزبور رخ خواهد داد؛ مثلاً، برای اینکه بگویند یک سوم جمعیت دنیا در چین زندگی می‌کنند، می‌گویند: از هر سه فرزندی که در دنیا متولد می‌شود، یکی از آنها در چین به دنیا می‌آید. حال اگر شخصی اعلام کند: «در صورتی که صاحب دو فرزند هستید فرزند سوم نیاورید، چون فرزند سوم در چین به دنیا می‌آید»، در واقع، گرفتار مغالطه شده است؛ چون درست است که از هر سه فرزند، یکی در چین به دنیا می‌آید، ولی معنای این حکم آن نیست که در هر جا سه فرزند به دنیا می‌آید، حتماً فرزند سوم چینی است، و به عبارت دیگر، حکم مذکور به صورت کلی، صحیح است، ولی در مورد تک تک اعضا صادق نیست.

در پایان اقسام ده‌گانه مذکور، توجه به این نکته ضروری است که اقسام مغالطه «اشتراک اسم»، منحصر به موارد مذکور نیست و منطق‌دانان مسلمان صرفاً برای عدم اطاله، نامی از موارد دیگر در کتب خویش به میان نیاورده‌اند.^(۴۵)

دوم. مغالطه ناشی از اشتراک هیأت و شکل لفظ: اگر الفاظ دال بر معانی متعدد، از جهت شکل و هیأت، متحد باشند، عدم توجه به اختلاف معانی، موجب مغالطه می‌شود. فرق این قسم با قسم اول (یعنی مغالطه «اشتراک اسم») این است که در این قسم، «اشتراک هیأت لفظ» موجب مغالطه می‌گردد، ولی در قسم اول، «اشتراک در ماده لفظ» منشأ مغالطه است.

مغالطه ناشی از اشتراک در هیأت و شکل لفظ، مشتمل بر اقسام ذیل است:

۱. مغالطه از جهت هیأت تصریفی: اگر ماده لفظی دارای معنای واحدی بوده، ولی به لحاظ هیأت، معانی گوناگون داشته باشد، عدم توجه به اختلاف معانی آن، سبب مغالطه می‌شود؛ (۴۶) مانند لفظ «عدل» که هم به معنای مصدری استعمال می‌شود و هم دارای معنای وصفی است. (۴۷) اگر کسی استدلال کند که «علی عدل است. و عدل مصدر است. پس علی مصدر است»، گرفتار مغالطه مزبور شده است.

۲. مغالطه از جهت شکل ادای لفظ: گاهی ممکن است نوع و شکل بیان لفظ موجب مغالطه گردد؛ مثلاً، گاهی لفظی با حالت تند و غلیظ بیان می‌شود و گاهی با ملایمت. (۴۸) به دیگر سخن، ممکن است در محتوای یک متن یا خبر، افزودن یا کاستنی صورت نگیرد، ولی در بازگویی آن، تأکید بر برخی از کلمات آن، سبب شود مفاهیم اضافی و خارج از جمله القا گردد. این مفاهیم بدون اینکه هیچ کلمه‌ای متکفل بیان آنها شده باشد، به طور نهانی به ضمیر مخاطب القا می‌گردد و این تأکیدات در مغالطه گفتاری و شفاهی صورت می‌گیرد؛ همان‌گونه که در نوشتار نیز معمولاً با کلمات موزب یا کلمات ررنگ و یا با خط کشیدن زیر آنها، این نوع تأکید را مشخص می‌کنند. در واقع، این نوع مغالطه هنگام نقل یک جمله انجام می‌شود و چنین وانمود می‌گردد که گوینده / نویسنده بر آن مورد خاص تأکید داشته و چیز دیگری مورد نظرش نبوده است؛ مانند: «حمید: چرا توپ به خنجر زدی؟ مگر مادر نگفت این کار را نکنیم؟ سعید: نه، مادر گفت به خنجره سنگ رتاب نکنیم.» (۴۹)

۳. مغالطه ناشی از اتحاد لفظ مذکر و مؤنث: در بعضی موارد، معانی مذکر و مؤنث، دارای لفظ واحدی است که عدم توجه به اختلاف معانی در این موارد، موجب مغالطه می‌گردد؛ (۵۰) مانند

لفظ «تَقْوَمُ» در زبان عربی که مشترک میان مفرد مؤنث غایب و مفرد مذکر مخاطب است،^(۵۱) و مانند ضمیر «او» در فارسی که مشترک میان مذکر و مؤنث است.

۴. مغالطه ناشی از اتحاد لفظ فاعل و مفعول: ممکن است لفظ دال بر اسم فاعل با لفظ دال بر اسم مفعول، در شکل، مشترک باشند و همین سبب مغالطه گردد؛^(۵۲) مانند اینکه گفته شود: «هیولا قابل است. و چون لفظ "قابل" اسم فاعل است، پس هیولا با قبول خود، فعلی انجام می‌دهد»، در حالی که ذات هیولا فقط پذیرنده است و هیچ فعلی انجام نمی‌دهد.^(۵۳) سوم. مغالطه در اعراب و اعجام: گاهی معنای لفظ به سبب اعراب و اعجام^(۵۴) متعدد می‌شود و در صورتی که به اختلاف و تعدد معانی به وجود آمده از سبب مذکور توجه نگردد، مغالطه در اعراب و اعجام رخ می‌دهد.^(۵۵)

عده‌ای این نوع مغالطه را منحصر در مکتوبات می‌دانند، ولی ابن‌سینا قایل است که این انحصار صحیح نبوده و شامل اقسام ذیل است:^(۵۶)

۱. مغالطه ناشی از اعجام: ممکن است در یک لفظ، تقاطع آن جابه‌جا شود و با جابه‌جایی نقاط آن، معنای لفظ نیز دگرگون شود و یا علامه سجاوندی موجب تغییر معنا گردد، و این امر، هم در مقام سخن گفتن رخ می‌دهد و هم در مقام کتابت و نوشتن.^(۵۷) برای مثال، خانمی که در اروپا به مسافرت رفته بود، تلگرافی به این مضمون به شوهر خود مخابره کرد: «یک دستبند بسیار عالی پیدا کرده‌ام که قیمت آن ۷۵۰۰۰ دلار است، آن را بخرم؟» شوهرش با تلگراف جواب داد: «High, No, price too!» یعنی: «نه، خیلی گران است!» مأمور مخابره تلگراف علامت ویرگول را از قلم انداخت و در نتیجه، پیامی که به خانم رسید این بود: «High, No price too»؛ یعنی «هر قیمتی باشد گران نیست.» این خانم دستبند را خرید، ولی شوهر علیه شرکت تلگراف به دادگاه شکایت کرد و شرکت را محکوم نمود.^(۵۸)

۲. مغالطه ناشی از اعراب: این نوع مغالطه، مختص زبان‌هایی مانند زبان عربی است که الفاظ در آنها با اعراب نوشته یا بیان می‌شود، و چون اعراب الفاظ موجب معانی گوناگون است، تغییر آن

در مقام تلفظ یا کتابت، موجب تفاوت در معنای لفظ شده و در نتیجه، عدم توجه به آن موجب مغالطه می‌شود؛ (۵۹) چه آنکه این اعراب، لفظی باشد - مانند: «ضرب الرّجل الغلام» - و چه اینکه تقدیری باشد - مانند: «ضرب الفتی سعدی» (۶۰)

چهارم. مغالطة ممارات: «ممارات» در لغت، به معنای جدل و نزاع است. (۶۱) این نوع مغالطه - بر خلاف انواع سابق - مربوط به ترکیب الفاظ (جملات) است. به عبارت دیگر، در این قسم، ایهام معنا ناشی از لفظ مفرد نیست، بلکه ساختار جمله به گونه‌ای است که بیش از یک معنا را افاده می‌کند. (۶۲)

علل وقوع مغالطه ممارات عبارت است از:

۱. گاهی ممکن است که ارجاع جزئی از جمله (مانند ضمیر) به جزء دیگر، موجب مغالطه ممارات شود؛ (۶۳) مانند کلام عقیل بن ابی طالب زمانی که معاویه از او خواست در حضور مردم، برادرش را دشنام دهد. عقیل هم بالای منبر رفت و گفت: معاویه به من دستور داده است که علی را دشنام دهم «ألا فالعنه» (هان! مس او را لعن کنید). در اینجا، در ضمیر «او» ایهام است: در اینکه به حضرت علی علیه السلام برگردد یا به معاویه.

۲. گاهی نیز اختلاف در تقدیم و تأخیر الفاظ در یک جمله، موجب ایهام در معنای آن می‌شود؛ (۶۴) مثلاً، اگر در دادگاه ثابت شود که «قاتل علی حسن است» و حسن س از کشتن علی، دست به خودکشی زده باشد، در صورتی که در الفاظ این جمله، جا به جایی صورت گیرد و گفته شود: دادگاه حکم نموده است که «علی، قاتل حسن است» معنای جمله کاملاً تغییر خواهد کرد.

۳. «توریه» از دیگر عوامل مغالطه ممارات و ایهام معنای جمله است. (۶۵) در مغالطه توریه، اطلاعات نادرست به منظور فریفتن مخاطب ارائه می‌شود. فرق «توریه» با «دروغ» این است که در «توریه»، ظاهر سخن معنای درستی دارد، اما آنچه مخاطب از آن درک می‌کند نادرست و دروغین است؛ مانند: «ول هایت را بگذار در جیب و اگر کسی از تو ول خواست، بگو: متأسفانه کیف ولم را همراه نیاورده‌ام.» (۶۶)

۴. سبب دیگر تحقق مغالطه ممارات «استخدام» است؛ (۶۷) مانند: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ... وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ» (بقره: ۲۲۸)؛ زنان طلاق گرفته باید به اندازه سه پاکی، عده نگه دارند... و برای رجوع به آن زن‌ها، شوهرانشان اولی هستند. در این آیه، در مرجع ضمیر «هنّ» در کلمه «بُعُولَتُهُنَّ»، «استخدام» صورت گرفته است که عدم توجه به آن، موجب مغالطه و سوء فهم از آیه می‌شود. به عبارت دیگر، زنان طلاق گرفته فقط در صورتی که طلاقشان به صورت رجعی باشد شوهرانشان می‌توانند در زمان عده به آنان رجوع نمایند، ولی اگر طلاق آنها طلاق باین باشد، شوهر حق رجوع ندارد، و از این رو، اگرچه حکم بیان شده در ابتدای آیه (و جوب عده نگه داشتن به اندازه سه پاکی) عام است و شامل مطلقات رجعی و باین می‌گردد، ولی حکم بعدی آن (اولی بودن در رجوع) مختص مطلقات رجعی است و بدین روی، نمی‌توان ضمیر «هنّ» در «بُعُولَتُهُنَّ» را به کل اقسام مطلقاتی که در ابتدای آیه آمده است، ارجاع نمود.

۵. مغالطه ناشی از حذف یا زیاد نمودن: این قسم مشتمل بر موارد ذیل است:

الف. ذکر بعضی از اقسام و حذف بعض دیگر در بررسی شئون امر واحد؛

ب. تقد برخی از وجوه یک مسئله و نتیجه دلخواه گرفتن؛

ج. مغالطه حذف؛

د. ذکر موارد نامربوط به بحث؛

ه. ذکر بعضی از موارد نامربوط به بحث.

۶. گاهی نیز به سبب عدم رعایت مواضع وقف و ابتدا، مغالطه رخ می‌دهد؛ (۶۸) مانند: «عفو لازم نیست اعدامش کنید.» روشن است که اگر ویرگول پس از کلمه «عفو» قرار گیرد بر بخشش دلالت دارد، ولی اگر پس از کلمه «نیست» قرار داده شود، دلالت بر عدم عفو دارد. (۶۹)

۷. مغالطه ناشی از تفسیر لفظی به لفظ یا الفاظ دیگر که مشتمل بر اقسام ذیل است:

الف. تغییر اسمی به اسم دیگر؛

ب. تغییر اسم به قول؛

ج. تغییر قول به اسم؛

د. تغییر قولی به قول دیگر؛

ه. تغییر تصاریف.

پنجم. مغالطه ترکیب امر مفضل: ممکن است قضیه‌ای دارای اجزائی باشد که حکم در قضیه، برای آن اجزا، در صورتی که تألیف و ترکیبی میان آنها لحاظ نگردد، صادق باشد، ولی اگر میان آنها تألیف لحاظ شود، صادق نباشد. به دیگر سخن، حکم مذکور در قضیه، در فرض تفصیل، صادق، و در فرض ترکیب، کاذب است. از این رو، توهم وجود ترکیب موجب مغالطه است و به همین دلیل، آن را «مغالطه ترکیب امر مفضل» نامیده‌اند.^(۷۰)

این مغالطه مشتمل بر اقسام ذیل است:

۱. تفصیل و ترکیب به لحاظ موضوع؛

۲. تفصیل و ترکیب به لحاظ محمول.

ششم. مغالطه تفصیل امر مرکب: اگر حکم در قضیه به گونه‌ای باشد که در صورت ترکیب، صادق، و در صورت تفصیل، کاذب باشد و در عین حال، توهم فقدان ترکیب شود، مغالطه «تفصیل امر مرکب» رخ می‌دهد؛^(۷۱) مانند: «خانه، آجر و گچ و سیمان و آهن است» (به این معنا که خانه مرکب از این اجزاست). اما اگر هر یک از اجزا در ناحیه محمول به صورت منفرد و جدای از هم بر موضوع حمل شود، به گونه‌ای که وار عاطفه در محمول به معنای جمع بین صفات باشد، حکم در قضیه، کاذب است؛ چون خانه هیچ‌یک از آن اجزا به تنهایی نیست.^(۷۲)

• مغالطات معنوی

مراد از «مغالطات معنوی» هر نوع مغالطه غیرلفظی است که در قیاس و استدلال صورت می‌گیرد.^(۷۳) مغالطات معنوی در یک انقسام، به هفت نوع کلی تقسیم می‌شود که هر نوعی از آن مشتمل بر اقسام متعدد است، و وجه تقسیم آن به هفت نوع کلی این است که مغالطه معنوی، یا

در تألیف میان اجزای قضیه واحد رخ می‌دهد و یا در تألیف میان قضایای متعدد.
الف. در صورتی که مغالطه در تألیف میان اجزای قضیه واحد رخ دهد، سه صورت ذیل قابل فرض است:

۱. در هر دو جزء قضیه واحد، خلل واقع شود؛ به این صورت که جای دو جزء قضیه عوض شود؛ مانند اینکه موضوع به جای محمول و بالعکس، یا اینکه مقدم به جای تالی و بالعکس واقع گردد که به آن مغالطه «ایهام الانعکاس» گویند.

۲. خلل در یک جزء از قضیه واقع شود؛ به این صورت که آن جزء حذف و به جای آن، بدل یا عارض یا معروض یا لازم و ملزوم آن ذکر شود. به این قسم، مغالطه «انخذ ما بالعرض مکان ما بالذات» می‌گویند.

۳. خلل در یک جزء از قضیه واقع شود؛ به این صورت که آن جزء مفروض به صورت اصلی و شایسته خود ذکر نگردد؛ مانند اینکه همراه آن اموری ذکر شود که مربوط به آن نباشد و یا اینکه اموری که مربوط به آن است - مانند شروط و قیود آن - حذف گردد. به این قسم از مغالطه، مغالطه «سوء اعتبار حمل» گفته می‌شود.

ب. در صورتی که مغالطه در تألیف میان قضایای متعدد محقق شود. چنین تألیفی:

۱. یا به صورتی است که موجب تشکیل قیاس نمی‌شود، و سبب مغالطه این است که مسائل متعدد، مسئله واحد تلقی می‌شود. به این نوع مغالطه، مغالطه «جمع المسائل فی مسئله واحده» گفته می‌شود.

۲. یا به صورتی است که موجب تشکیل قیاس می‌شود و سبب مغالطه خللی است که در مقدمات قیاس واقع شده است؛ یعنی شرایط مقدمات قیاس، برهان و جدل رعایت نشده. به این نوع مغالطه، مغالطه «سوء التألیف» گویند.

۳. همچنین در صورت تشکیل قیاس، ممکن است مغالطه بدین دلیل باشد که نتیجه عین یکی از مقدمات باشد که به آن، مغالطه «مصادره به مطلوب» گفته می‌شود.

۴. نیز در صورت تشکیل قیاس، اگر سبب مغالطه این امر باشد که نتیجه قیاس از مقدمات قابل دست‌یابی نباشد، مغالطه «وضع ما لیس بعلة علة» رخ می‌دهد. (۷۴)

در نتیجه، انواع کلی مغالطات معنوی هفت قسم است که ذیل هر یک از عناوین مطرح می‌گردد:

الف. مغالطة ايهام الانعكاس

چنان‌که بیان شد، این نوع مغالطه در قضیه واحد رخ می‌دهد و سبب مغالطه خللی است که در هر دو جزء قضیه واحد، به سبب جابه‌جایی موضوع و محمول یا مقدم و تالی رخ می‌دهد. (۷۵)

این نوع مغالطه مشتمل بر اقسام ذیل است:

۱. مغالطه ناشی از عدم تمییز میان لازم و ملزوم: مقصود از «لازم» در این مقام، اعم از محمول ذاتی و عرضی است و سبب مغالطه ایهام عکس. به همین دلیل، در جایی که لازم و ملزومی وجود دارد ذهن گمان می‌برد میان لازم و ملزوم رابطه تساوی وجود دارد، در حالی که امر لازم اعم از شیء ملزوم است و همین توهم موجب مغالطه می‌شود. این نوع مغالطه گاهی در محسوسات رخ می‌دهد؛ مانند اینکه وقتی انسان با حس خود دریافت که عسل، سیال و زرد رنگ است، گمان می‌برد که میان عسل بودن (ملزوم) و سیال و زرد بودن (لازم) رابطه تساوی وجود دارد و از این رو، به صورت مغالطی حکم می‌کند: «هر عسلی سیال و زرد رنگ است» و «هر سیال و زردی عسل است». گاهی نیز این مغالطات در معقولات محقق می‌شود؛ مانند اینکه وقتی عقل دریافت «هر معلولی موجود است»، به صورت مغالطی حکم می‌کند: «هر موجودی معلول است»، در حالی که وجود اعم از معلول بودن است.

از سوی دیگر، مغالطه «ایهام عکس» یا به صورت مستقیم است و یا به صورت عکس نقیض عکس (لغوی) قضیه؛ یعنی یا به این صورت است که وقتی ملاحظه شد «هر معلولی موجود است» به صورت مستقیم مغالطه می‌گردد و گفته می‌شود: «هر موجودی معلول است» و یا اینکه از قضیه مزبور، ابتدا عکس لغوی گرفته و از آن عکس، عکس نقیض گرفته می‌شود؛ یعنی ابتدا در

مورد قضیه «هر معلولی موجود است» عکس لغوی گرفته می‌شود که «هر موجودی معلول است» و سپس از این عکس لغوی، با مغالطه، عکس نقیض بگیریم و بگوییم: «هر غیر معلولی غیر موجود است.» بنابراین، مغالطه «ایهام عکس» در مورد عدم تمییز میان لازم و ملزوم به چهار صورت رخ می‌دهد:

۱. مغالطه ناشی از حس، و در مورد محسوسات، به صورت مستقیم؛

۲. مغالطه ناشی از حس، و در مورد محسوسات، به صورت عکس نقیض؛

۳. مغالطه ناشی از عقل، و در مورد معقولات، به صورت مستقیم؛

۴. مغالطه ناشی از عقل، و در مورد معقولات، به صورت عکس نقیض. (۷۶)

۲. مغالطه عام و خاص: ممکن است اجزای یک قضیه با هم رابطه عام و خاص داشته باشند و شخص با مساوی پنداشتن آن دو، به صورت یکسان، هر یک را برای دیگری اثبات نماید؛ مانند «هر پیامبری معصوم است» که نمی‌توان عصمت را با پیامبر بودن مساوی دانست و گفت: «هر معصومی پیامبر است.» این حکم صحیح نیست؛ چون عصمت اعم از رسالت است و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) با اینکه پیامبر نیستند، ولی معصوم هستند. و به همین دلیل است که منطق دانان در مورد «عکس مستوی» شرط نموده‌اند که عکس مستوی قضیه موجب کلیه، قضیه موجب جزئی است تا هم صدق دائمی عکس را تضمین نمایند و هم مانع تحقق مغالطه مزبور گردند. (۷۷)

ب. مغالطه اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات

این نوع مغالطه مشتمل بر اقسام ذیل است:

۱. اخذ عام به جای خاص و بالعکس؛

۲. اخذ بالفعل به جای بالقوه و بالعکس؛

۳. اخذ مثال شیء به جای آن؛

۴. اخذ عدم مقابل شیء به جای ضد آن؛

۵. اخذ شبیه شیء به جای آن؛
۶. اخذ عارض شیء به جای معروض؛
۷. اخذ معروض به جای عارض؛
۸. اخذ لازم به جای ملزوم و بالعکس؛
۹. اخذ سبب شیء به جای آن؛
۱۰. اخذ علت غایی شیء به جای آن؛
۱۱. اخذ علت مادی شیء به جای آن؛
۱۲. اخذ علت صوری شیء به جای آن؛
۱۳. اخذ معلول شیء به جای آن؛
۱۴. اخذ ترکیب به جای مرکب؛
۱۵. اخذ معدوم به جای موجود؛
۱۶. اخذ لفظ به جای شیء خارجی؛
۱۷. اخذ مقارن شیء به جای آن؛

۱۸. از موارد دیگر مغالطه «اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات»، تفسیر نادرست از یک شیء و بر اساس آن تفسیر، نتیجه گرفتن برخی احکام است؛ (۷۸) مانند اینکه گفته شود: «نظریه ولایت مطلقه فقیه باطل است؛ چون ولایت مطلقه بدین معناست که فقیه هر چه را دوست داشته باشد می تواند امر و نهی نماید، و این امر مستلزم ظلم و استبداد است.» در حالی که این تفسیر از «ولایت مطلقه فقیه» باطل است و فقیه فقط در چارچوب اسلام می تواند ولایت داشته باشد، نه هر چه دلش بخواهد.

ج. مغالطه سوء اعتبار الحمل

چنان که بیان گردید، ممکن است در قضیه واحد، یک جزء از آن به غیر وجه خودش آورده شود؛ یعنی امری که متعلق به آن نیست، ذکر شود، یا امری که متعلق به آن است حذف گردد. به عبارت

دیگر، ریشه تحقق این نوع مغالطه عدم تمییز میان محمول مطلق و محمول مشروط و نیز محمول بالذات و محمول بالعرض است.^(۷۹) مغالطه «سوء اعتبار حمل» مشتمل بر انواع ذیل است:

۱. اخذ امر بالذات به جای امر بالعرض و بالعکس؛
۲. عدم توجه به حیثیت‌ها؛
۳. مغالطه قیاس مماثلت؛
۴. مغالطه قیاس مساوات؛
۵. اخلال شرایط تناقض؛
۶. اخلال به سور، جهت و رابطه در قضایا.

اول. مغالطه به حسب سور: مغالطه ناشی از عدم توجه به سور بیان شده در قضیه، به قرار ذیل است:

۱. عدم افتراق میان سور به حسب اجزا، و سور به حسب جزئیات: مثلاً، وقتی گفته می‌شود: «بعضی از آفریقاییان سیاه هستند»، مراد از «بعضی» افراد خاصی هستند. اما گاهی هم می‌توان گفت: «بعضی از آفریقاییان سیاه نیستند» که در اینجا، مقصود از «بعضی» بخشی از بدن انسان سیاه پوست (مانند دندان او) است، و روشن است که با دقت در این امر، هیچ اختلاف و تناقضی میان دو قضیه نیست و اگر به افتراق میان سور به حسب اجزا و سور به حسب جزئیات دقت نشود، موجب مغالطه می‌گردد.^(۸۰)

۲. مغالطه ناشی از خلط میان کل مجموعی و کل استغراقی: مراد از «کل استغراقی» تک تک افراد است و مقصود از «کل مجموعی» مجموع افراد از آن جهت که یک مجموعه را تشکیل می‌دهند. برای مثال، ممکن است بگوییم: «هر یک از افراد مردم به وسیله یک نان سیر می‌شوند». در این مورد، مقصود از سور «هر یک»، کل استغراقی است؛ ولی وقتی گفته می‌شود: «کل مردم با یک نان سیر نمی‌شوند»، مقصود از «کل»، کل مجموعی است، نه استغراقی؛ یعنی جمیع مردم - به

عنوان یک مجموعه - با یک نان سیر نمی‌شوند، و عدم افتراق میان آن دو موجب مغالطه می‌شود. (۸۱)

دوم. مغالطه به حسب ربط:

۱. خلط میان سالبه محصله و موجبه معدوله: از دیگر موارد مغالطه، عدم امتیاز میان سالبه محصله و موجبه معدوله و اخذ یکی به جای دیگری است؛ (۸۲) مثلاً، قضیه «حسن بینا نیست» سالبه محصله است، ولی قضیه «حسن نابینا است» موجبه معدوله. فرق میان این دو قضیه آن است که مقصود از «سالبه محصله»، سلب الحمل، و مراد از قضیه «موجبه معدوله»، حمل السلب است، و حرف سلب جزو محمول است و محمول سلب شده بر موضوع حمل می‌گردد. از سوی دیگر، در سالبه محصله، رابطه س از حرف سلب قرار می‌گیرد، ولی در موجبه معدوله، رابطه یش از حرف سلب واقع می‌شود (۸۳) و عدم توجه به تأخر سلوب بر روابط و تقدّم آن بر روابط موجب مغالطه می‌گردد. (۸۴)

۲. مغالطه ناشی از تکرر سلوب: عدم توجه به تعدّد حرف سلب در یک قضیه موجب مغالطه است؛ زیرا در صورتی که تعداد سلوب در قضیه زوج باشد، معنای قضیه «ایجاب» است، اما اگر فرد باشد معنای قضیه «سلب و نفی» است. (۸۵)

سوم. مغالطه به حسب جهت: خلط میان تقدّم جهات بر سلوب و تأخر جهات بر سلوب در قضیه، موجب مغالطه «به حسب جهت» می‌شود. برای نمونه، مفاد تقدّم سلب بر جهت (مانند: لیس بالضرورة) امری ممکن است، ولی تأخر سلب از جهت (مانند: بالضرورة لیس) دلالت بر امر ضروری می‌نماید. از این رو، قضیه «لیس بالضرورة کل انسان کاتباً» صادق است، ولی قضیه «بالضرورة لیس کل انسان کاتباً» کاذب است. (۸۶)

د. مغالطه جمع مسائل متعدد در مسئله واحد

اگر در مقام بحث، سؤال‌کننده از یکی از دو طرف نقیض سؤال نکند، بلکه از چند امر بپرسد، اما همه آن امور را به صورت مسئله واحد و در قالب سؤال واحد جمع نماید و از مجیب فقط

جواب واحد طلب کند، در واقع، او مسائل مختلف را در مسئله واحد جمع نموده است و همین امر موجب مغالطه می‌شود. این نوع مغالطه شامل اقسام ذیل است:

۱. مغالطه به سبب وجود کثرت در ناحیه موضوع: گاهی سبب اجتماع مسائل متعدد در مسئله واحد، کثرت در ناحیه موضوع مسئله‌ای است که از ناحیه سائل بیان شده است. برای مثال، اگر سؤال شود که «آیا زید و عمرو انسان هستند یا نه؟» اگر پاسخ مجیب، منفی باشد، سائل او را بدگویی و استهزا می‌نماید، و اگر پاسخ او مثبت باشد، سائل می‌گوید: «پس کسی که زید و عمرو را زده باشد یک انسان را زده است، نه دو انسان را.» روشن است که سبب مغالطه مزبور، کثرتی است که در ناحیه موضوع مسئله بیان گردیده و در حقیقت، دو مسئله در یک مسئله جمع شده است. (۸۷)

۲. مغالطه به سبب وجود کثرت در ناحیه محمول: اگر محمول مسئله‌ای کثیر باشد موجب مغالطه می‌شود؛ مانند «شما قرض خود را به حسن پرداخت نکردید.» روشن است که در اینجا، دو مسئله بیان شده است:

۱. از حسن قرض کردید.

۲. قرض خود را به حسن پرداخت نکردید.

و اگر شخص این دو مسئله را متحد تلقی کند گرفتار مغالطه شده است. (۸۸)

ه. مغالطه سوءالتألیف

این مغالطه در موردی رخ می‌دهد که مقدمات قیاس با قطع نظر از ارتباط آنها با نتیجه، دارای شرایط قیاس صحیح به لحاظ صورت و ماده نباشد. از این رو، تعداد مغالطات سوء التالیف به تعداد شرایط قیاس به لحاظ ماده و صورت است، (۸۹) به گونه‌ای که خواجه نصیر می‌گوید:

مرجع همه مغالطات یک اصل است و آن اختلال قیاس است و به تفصیل اسباب، عدمی

است به هده اسباب وجودی مذکور در صحت قیاس. (۹۰)

بر این اساس، در اینجا همه شرایط قیاس را به لحاظ ماده و صورت بیان می‌کنیم و روشن است که با انتقای هر یک از شرایط، نوعی از مغالطه محقق خواهد شد:

شرایط قیاس‌های الترانی جعلی

الف. شرایط مشترک

شرایط مشترک قیاس اقترانی به لحاظ صورت، عبارت است از:

۱. ضرورت وجود دو مقدمه در قیاس؛
۲. جدایی دو مقدمه از هم؛
۳. هر یک از دو مقدمه باید یک قضیه باشد؛ چون اگر منحل به بیش از قضیه واحد شود، قیاس مرکب خواهد بود، نه بسیط.
۴. حدود قیاس (اصغر و اکبر و اوسط) متمایز باشند.
۵. تکرار حد وسط؛
۶. اشتراک مقدمات در زمان؛
۷. اشتراک مقدمات در مکان؛
۸. اشتراک مقدمات در وضع؛
۹. اشتراک مقدمات از جهت قوه و فعل؛
۱۰. اشتراک مقدمات از جهت جزء و کل؛ علوم انسانی
۱۱. اشتراک مقدمات در شرط. (۹۱)

ب. شرایط اختصاصی

اول. شکل اول:

الف. شرایط شکل اول به لحاظ صورت:

۱. حد وسط، محمول در صفرا و موضوع در کبراست؛

۲. موجه بودن صفرا؛

۳. فعلیت کبرا؛

۴. کلیت کبرا؛

۵. موجه کلیه بودن نتیجه در صورت موجه کلیه بودن هر دو مقدمه؛

۶. اگر صفرا موجه جزئی و کبرا موجه کلیه باشد، نتیجه قیاس موجه جزئی است.

۷. اگر صفرا موجه کلیه و کبرا سالبه جزئی باشد، نتیجه قیاس سالبه کلیه است.

۸. در صورتی که صفرا موجه جزئی و کبرا سالبه کلیه باشد، نتیجه سالبه جزئی است. (۹۲)

انتفای هر یک از شرایط مذکور موجب تحقق قسمی از مغالطه «سوء تألیف» می شود.

ب. شرایط شکل اول به لحاظ جهت:

۱. اگر صفرا فعلیه و کبرا ذاتیه یا وصفیه باشد، نتیجه مانند کبراست.

۲. اگر صفرا ممکن، و کبرا خالی از دوام و ضرورت باشد، نتیجه ممکن است.

۳. اگر صفرا ممکن و کبرا ضروری یا دائمه باشد، نتیجه تابع کبراست.

۴. اگر هر دو مقدمه وصفی باشند، نتیجه قیاس نیز وصفی است.

۵. در صورتی که یکی از دو مقدمه وصفی باشد، نتیجه غیروصفی است.

۶. اگر صفرا وصفیه مطلقه و کبرا وصفیه دائمه باشد، نتیجه وصفی و تابع اخص مقدمتین

است.

۷. اگر صفرا دائمه و کبرا وصفیه مطلقه باشد، اعتبار وصف در نتیجه ساقط است.

۸. اگر صفرا دائمه و ضروری بوده و کبرا عرفی یا مشروطه عامه باشد، اگر یکی از دو مقدمه

دارای وصف ضرورت باشد نتیجه دائمه است؛ و اگر هر دو دارای وصف ضرورت باشند، نتیجه

ضروری خواهد بود. (۹۳)

دوم. شکل دوم؛

الف. شرایط شکل دوم به لحاظ صورت:

۱. محمول بودن حد وسط در هر دو مقدمه؛

۲. اختلاف دو مقدمه در کیفیت؛

۳. کلیت کبرا؛

۴. اگر صغرا موجبه کلیه و کبرا سالبه کلیه باشد، نتیجه سالبه کلیه است.

۵. اگر صغرا سالبه کلیه و کبرا موجبه کلیه باشد، نتیجه سالبه کلیه است.

۶. اگر صغرا موجبه جزئیه و کبرا سالبه کلیه باشد، نتیجه سالبه جزئیه است.

۷. اگر صغرا سالبه جزئیه و کبرا موجبه کلیه باشد، نتیجه سالبه جزئیه است. (۹۴)

ب. شرایط شکل دوم به لحاظ جهت:

۱. اگر یکی از دو مقدمه ضروری، و مقدمه دیگر ممکنه خاصه یا مطلقه خاصه و یا عرفیه

خاصه و یا مشروطه خاصه باشد، نتیجه ضروری خواهد بود.

۲. اگر یکی از دو مقدمه وجودیه لادائمه یا عرفیه خاصه و یا مشروطه خاصه و یا وقتییه باشد

و مقدمه دیگر (کبرا یا صغرا) دائمه باشد، نتیجه قیاس دائمه مطلقه است.

۳. اگر دو مقدمه قیاس طوری باشند که امکان تلاقی در حد اصغر و اکبر ممکن باشد، چنین

قیاسی عقیم بوده و منتج هیچ نتیجه‌ای نیست و این حالت در قضایایی است که سوالب آنها

دارای عکس نباشد؛ مانند ممکنات، مطلقات، وجودیتان و وقتیتان.

۴. اگر هر دو مقدمه مشروطه عامه باشند، در صورت اختلاف در کیفیت، نتیجه قیاس مشروطه

عامه است.

۵. اگر هر دو مقدمه عرفیه عامه باشند، نتیجه عرفیه عامه است.

۶. اگر یکی از دو مقدمه مشروطه عامه و مقدمه دیگر عرفیه عامه باشد، نتیجه عرفیه عامه

خواهد بود....

۱۴. اگر هر دو مقدمه قیاس از وصفیه‌ای باشند که انتساب محمول به موضوع در بعض

اوقات، اتصاف موضوع به وصف باشد. مانند ممکنه وصفیه و مطلقه وصفیه - چنین قیاسی منتج

خواهد بود. همچنین اگر اختلاطی میان عرفیتان و مشروطتان با این وصفیات غیرمنتج داشته

باشیم، قیاس مذکور عقیم خواهد بود.

۱۵. اگر صفرا وصفی و کبرا ذاتی و از قضایایی باشد که سوالب آنها عکس ندارد - مانند ممکنات و مطلقات - منتج نخواهد بود.

۱۶. در صورتی که کبرا دائمه و صفیه باشد (مشروطه خاصه یا عرفیه خاصه) چنین کبرایی با انضمام به هر صفرائی - در صورتی که شرط اختلاف در کیف رعایت شده باشد - نتیجه مطلقه عامه است.

۱۷. اگر صفرا ذاتیه و کبرا وصفیه باشد، در صورتی که جهت‌های این دو - با قطع نظر از وصف - متمنع‌الوجود بوده (مانند ممکنه عامه یا مشروطه عامه) و در کیف اختلاف داشته باشند و همچنین اگر یکی از دو مقدمه وجودیه، و مقدمه دیگر عرفیه باشد (چه اینکه در کیف اختلاف داشته باشند یا نداشته باشند)، در صورتی که صفرا فعلیه باشد نتیجه قیاس مطلق است، و اگر صفرا فعلیه نباشد نتیجه قیاس ممکن خواهد بود. (۹۵)

با انتفای هر یک از شرایط، نوعی از معالطه محقق خواهد شد.

سوم. شکل سوم:

الف. شرایط شکل سوم به لحاظ صورت:

۱. موضوع بودن حدّ وسط در هر دو مقدمه؛
۲. موجه بودن صفرا؛
۳. فعلیت صفرا؛
۴. کلیت یکی از دو مقدمه؛
۵. در صورتی که هر دو مقدمه موجه کلیه باشند، نتیجه قیاس موجه جزئیه است.
۶. اگر صفرا موجه کلیه و کبرا سالبه کلیه باشد، نتیجه سالبه جزئیه است.
۷. در صورتی که صفرا موجه جزئیه، و کبرا موجه کلیه باشد، نتیجه موجه جزئیه است.
۸. اگر صفرا موجه کلیه، و کبرا موجه جزئیه باشد، نتیجه موجه جزئیه است.
۹. اگر صفرا موجه کلیه، و کبرا سالبه جزئیه باشد، نتیجه سالبه جزئیه خواهد بود.

۱۰. اگر صفرا موجبه جزئیه، و کبرا سالبه کلیه باشد، نتیجه سالبه جزئیه است. (۹۶)

ب. شرایط شکل سوم به نحاه جهت:

۱. قضیه موجبه مرکبه - حتی اگر سالبه باشد - می تواند صغرای این شکل واقع شده، مستلزم

موجبه گردد.

۲. اگر هر دو مقدمه فعلیه باشند، نتیجه فعلیه خواهد بود.

۳. در صورت ممکنه بودن هر دو مقدمه، نتیجه ممکن است.

۴. اگر یکی از دو مقدمه ممکنه و مقدمه دیگر فعلیه باشد، نتیجه ممکنه خواهد بود.

۵. اگر صفرا فعلیه یا ممکنه و کبرا ضروریه یا دائمه باشد، نتیجه قیاس ضروریه یا دائمه است.

۶. اگر یکی از دو مقدمه وصفیه و دیگری ذاتیه باشد، نتیجه قیاس ذاتیه است.

۷. اگر دو مقدمه قیاس از صفیات بسیطه ای باشند که به حسب وصف، مستلزم دوام نیستند

(مانند ممکنه وصفیه و مطلقه وصفیه)، نتیجه قیاس ذاتی است.

۸. اگر هر دو مقدمه قیاس مستلزم دوام به حسب وصف باشند - مانند عرفیات و مشروطات -

نتیجه قیاس وصفیه مطلقه خواهد بود.

۹. اگر صفرا ضروریه یا دائمه باشد، و کبرا عرفیه خاصه یا مشروطه خاصه، نتیجه قیاس

وجودیه خواهد بود. (۹۷)

چهارم. شکل چهارم:

شرایط شکل چهارم، که عدم رعایت هر یک از آنها موجب تحقق قسمی از مغالطه می شود

عبارت است از:

۱. حدّ وسط در صفرا موضوع، در کبرا محمول است.

۲. اگر هر دو مقدمه موجبه باشند، صفرا باید کلی باشد.

۳. اگر هر دو مقدمه اختلاف در کیف داشته باشند، یکی از دو مقدمه باید کلی باشد.

۴. اگر صفرا موجبه کلیه و کبرا نیز موجبه کلیه باشد، نتیجه موجبه جزئیه است.

۵. اگر صفرا موجبه کلیه و کبرا موجبه جزئیه باشد، نتیجه قیاس موجبه جزئیه است.

- ۶ اگر صفرا سالبه کلیه و کبرا موجبه کلیه باشد، نتیجه سالبه کلیه خواهد بود.
- ۷ اگر صفرا موجبه کلیه و کبرا سالبه کلیه باشد، نتیجه سالبه جزئیه خواهد بود.
- ۸ اگر صفرا موجبه جزئیه و کبرا سالبه کلیه باشد، نتیجه قیاس سالبه جزئیه است. (۹۸)

شرایط قیاس‌های اقترانی شرطی

چنان‌که بیان شد، علاوه بر قیاس‌های اقترانی حملی، عدم رعایت شرایط قیاس اقترانی شرطی نیز موجب مغالطه می‌شود. (۹۹) از این‌رو، لازم است در این مقام، شرایط قیاس‌های شرطی بیان گردد:

۱. در صورتی که هر دو مقدمه قیاس شرطی از متصلات بوده و اشتراکشان در جزء تام باشد، همان ضروب منتج نوزده‌گانه حملیات در آنها جاری است؛ ولی اگر دو مقدمه قیاس، متصله لزومیه باشند، نتیجه لزومیه خواهد بود. و اگر هر دو مقدمه اتفاقیه باشند نتیجه هم اتفاقیه خواهد بود.

۲. در صورتی که دو مقدمه قیاس شرطی از متصلات بوده و اشتراکشان در جزء تام باشد، اگر یک مقدمه لزومیه و دیگری اتفاقیه باشد، در صورتی که قیاس شرطی به صورت شکل اول بوده و هر دو مقدمه موجبه و صفرا لزومیه باشد، قیاس عقیم است؛ چنان‌که اگر صفرا اتفاقیه بوده و کبرا سالبه لزومیه باشد، قیاس عقیم است.

۳. اگر هر دو مقدمه در قیاس شرطی از متصلات بوده و اشتراکشان در جزء تام باشد، اگر یک مقدمه لزومیه و مقدمه دیگر اتفاقیه و نیز قیاس به صورت شکل دوم باشد، در صورتی که مقدمه سالبه آن لزومیه باشد (چه صفرا باشد و چه کبرا) قیاس عقیم است.

۴. اگر هر دو مقدمه قیاس شرطی از متصلات بوده و اشتراکشان در جزء تام باشد، در صورتی که یک مقدمه لزومیه و مقدمه دیگر اتفاقیه و قیاس به صورت شکل سوم و نیز کبرا سالبه باشد - چه لزومیه باشد و چه اتفاقیه - قیاس عقیم خواهد بود.

۵. اگر دو مقدمه قیاس شرطی از متصلات و اشتراکشان نیز در جزء تام باشد، در صورتی که یک مقدمه لزومیه و مقدمه دیگر اتفاقیه و قیاس به صورت شکل چهارم باشد، در دو ضرب اول، از ضروب منتج این شکل، در صورتی که صغرا اتفاقیه و کبرا لزومیه باشد، قیاس عقیم خواهد بود.

۶. در حالات مذکور در شماره قبل، در ضرب سوم از شکل چهارم، اگر کبرا اتفاقیه باشد قیاس عقیم خواهد بود.

۷. در حالات مذکور در شماره پنج، ضروب چهارم و نجم از ضروب پنج‌گانه شکل چهارم، در صورتی که یک مقدمه اتفاقیه و مقدمه دیگر لزومیه باشد، قیاس عقیم خواهد بود.

۸. غیر از موارد مذکور، دیگر صور از مختلطات لزومیه و اتفاقیه، منتج به نتیجه اتفاقیه است.

۹. در صورتی که قیاس شرطی مرکب از متصلات بوده و اشتراکشان در جزء غیر تام باشد، چهار صورت در آن قابل تصور است:

الف. اشتراک میان تالی صغرا و تالی کبرا باشد.

ب. اشتراک میان مقدم صغرا و مقدم کبرا باشد.

ج. اشتراک میان تالی صغرا و مقدم کبرا باشد.

د. اشتراک میان مقدم صغرا و تالی کبرا باشد.

شرط مشترک میان چهار قسم مزبور این است که هر دو مقدمه باید موجبه، و یکی از آن دو باید کلی باشد.

۱۰. اگر اشتراک دو مقدمه در تالی صغرا و تالی کبرا باشد، وقتی این قیاس منتج خواهد بود که

به صورت یکی از ضروب منتج اشکال چهارگانه باشد.

۱۱. اگر قیاس شرطی مرکب از منفصلات باشد یا اشتراک دو مقدمه در جزء تام از هر دو

است و یا جزء غیر تام از هر دو و یا در جزء غیر تام از هر دو و یا در جزء تام از یک مقدمه و جزء غیر تام از مقدمه دیگر، و شرط مشترک هر سه قسم سه امر است:

الف. هر دو مقدمه موجبه باشند.

ب. یکی از دو مقدمه کلی باشد.

ج. دو مقدمه مانعاً الجمع نباشند. (۱۰۰)

شرایط قیاس استثنایی

قیاس «استثنایی» قیاسی است مرکب از یک قضیه شرطیه و یک قضیه حملیه، و در واقع، نقش قضیه حملیه این است که به وسیله آن، عین یکی از دو طرف یا نقیض آن استثنا می‌شود تا طرف دیگر یا نقیض آن به دست آید.

شرایط اقسام قیاس استثنایی به قرار ذیل است:

۱. اگر یک مقدمه قضیه شرطیه متصله و دیگری حملیه باشد، با استثنای عینی مقدم قضیه شرطیه، عین تالی نتیجه می‌شود.

۲. اگر یک مقدمه شرطیه متصله و دیگری حملیه باشد، استثنای نقیض تالی منتج نقیض مقدم است.

۳. اگر یک مقدمه منفصله حقیقیه و دیگری حملیه باشد، استثنای عینی یکی از دو طرف، منتج نقیض دیگری و برعکس است.

۴. در صورتی که یک مقدمه منفصله مانعاً الخلو و دیگری حملیه باشد، استثنای نقیض یک طرف منتج عین طرف دیگر است، ولی استثنای عینی یکی از دو طرف منتج نقیض طرف دیگر نیست.

۵. اگر یک مقدمه منفصله مانعاً الجمع باشد، استثنای عینی یکی از دو طرف، منتج نقیض طرف دیگر است، ولی استثنای نقیض یکی از دو طرف، منتج عینی طرف دیگر نیست. (۱۰۱)

و. مغالطه سوء التالیف به حسب ماده

چنان‌که بیان گردید، صناعت مغالطه شامل دو قسم «سفسطه» (شبهه برهان) و «مشاغبه» (شبهه

جدل) نیز هست. از این رو، مواد صناعت مغالطه شبیه مواد برهان و جدل است و با اخلال هر شرطی از شرایط برهان و جدل، قسمی از مغالطه محقق خواهد شد؛ چنان که خواهی دید. می نویسد:

و بیاید دانست که سبب کلی در همه مغالطات، اهمال شرطی است از شرطهای مذکور در قیاس و برهان یا جدل. (۱۰۲)

شرایط برهان:

۱. مقدمات برهان باید یقینی (یقینی بالمعنی الاخص) باشد و از این رو، اگر یک مقدمه تعینی و مقدمه دیگر غیر تعینی و وهمی باشد و یا هر دو مقدمه غیر تعینی باشند مغالطه روی می دهد. (۱۰۳)
۲. در برهان، قیاس جاری است، اما تمثیل و استقرا چون مفید تعین نیست، در برهان جاری نیست، مگر استقرای تام که به قیاس مقسم برمی گردد. (۱۰۴)
۳. اگر حدّ وسط در برهان، فقط علت ثبوت اکبر برای اصغر در مقام اثبات باشد، برهان را «اثنی» گویند؛ ولی اگر علاوه بر مقام اثبات، علت ثبوت اکبر برای اصغر در مقام ثبوت هم باشد، برهان «المی» خواهد بود. و باید توجه داشت که حدّ وسط در برهان لمی، علت ثبوت اکبر برای اصغر است، نه علت ثبوت خود اکبر. (۱۰۵)
۴. مقدمات برهان باید اقدم بالطبع نسبت به نتایج باشد؛ چون مقدمات، علت برای نتیجه است و علت بر معلول خود تقدم بالطبع دارد. (۱۰۶)
۵. مقدمات باید بر حسب زمان، اقدم از نتیجه نزد عقل باشد؛ چون عقل به وسیله آنها به نتیجه نایل می شود. (۱۰۷)
۶. چون غرض از اقامه برهان دستیابی به نتیجه ای است که صدق آن یقینی باشد، مقدمات برهان باید به گونه ای باشد که صدق آنها یقینی باشد؛ زیرا ممکن است نتیجه صادقی از مقدمات غیر صادق به دست آید. (۱۰۸)
۷. مقدمات باید نزد عقل، اعرف از نتیجه باشد. (۱۰۹)
۸. محمولات مقدمات برهان باید ذاتی موضوعاتشان باشد و مراد از «ذاتی» نزد بوعلی این

است که یا محمول در حدّ موضوع اخذ شده باشد و یا موضوع یا یکی از مقومات موضوع در حدّ محمول اخذ شده باشد. (۱۱۰)

۹. محمولات مقدمات برهان نسبت به موضوعاتشان، باید اولی باشد و مراد از «اولی» این است که محمول در قضیه، بدون اینکه نیازی به واسطه در عروض داشته باشد، بر موضوع قضیه حمل شود. (۱۱۱)

۱۰. در صورتی که مقصود از اقامه برهان دست‌یابی به نتیجه ضروری است، مقدمات برهان باید ضروری باشد و مراد از «ضروری» در برهان، اعم از ضروری به حسب ذات و ضروری به حسب وصف است. (۱۱۲)

۱۱. اگر هدف از اقامه برهان انتاج نتیجه کلی باشد مقدمات برهان باید کلی باشد و مقصود از «کلی» در برهان، این است که محمول نسبت به موضوع، اولی باشد و بر جمیع افراد موضوع و در جمیع زمان‌ها حمل شود. (۱۱۳)

شرایط جدل:

۱. در صناعت «جدل»، از مقدمات مشهور - از آن جهت که مشهورند - استفاده می‌شود، اعم از اینکه مقدمات مشهور صحیح و حق باشد و یا غیر مطابق با واقع. از این رو، استعمال قضیه صادق غیر مشهور در جدل، مغالطه است؛ زیرا مقصود از جدل، الزام و افحام مخاطب به وسیله مقدمات مشهور است، نه اثبات امر حق و صحیح. و مقصود از «شهرت» در مقدمات جدل، اعم از این است که نزد همه مشهور باشد و یا نزد عده خاصی مشهور باشد و یا صرفاً نزد مخاطب مسلم و مقبول باشد. (۱۱۴)

۲. مقدمات جدل باید از مشهورات حقیقه باشد، نه مشهورات ظاهریه و نه شبیه مشهورات. (۱۱۵)

۳. مقدمات جدل یا - فی نفسه - مشهور است و یا به مشهورات برمی‌گردد. (۱۱۶)

۴. در مقدمات جدل، نمی‌توان از مشهورات حقیقیه مطلقه و نیز قضایای ریاضی و مکانیک و

تجربی استفاده کرد. (۱۱۷)

۵. علاوه بر قیاس، از استقرا و تمثیل نیز می‌توان در جدل بهره برد. (۱۱۸)

۶. محمول در مقدمات جدل، یا حد است یا خاصه و یا جنس و یا عرض که بر اساس شرایط

ذیل استعمال می‌شوند:

الف. وقتی محمول از اعراض است، باید وجودش اثبات گردد.

ب. اگر خاصه باشد علاوه بر اثبات وجود موضوع، مساوات آن با موضوع نیز باید اثبات

شود.

ج. اگر جنس باشد علاوه بر اثبات وجود موضوع، باید اثبات شود که این محمول (جنس) در

طریق «ما هو» نسبت به موضوع قرار دارد.

د. اگر محمول حد باشد چهار شرط باید رعایت شود: اثبات وجود محمول، اثبات مساوات

محمول با موضوع، اثبات اینکه محمول در طریق «ما هو» نسبت به موضوع قرار دارد، و اثبات

اینکه محمول می‌تواند به جای موضوع بنشیند و هر دو دارای مدلول واحدی هستند. (۱۱۹)

روشن است که عدم رعایت شرطی از شرایط صوری و مادی قیاس، موجب تحقق قسمی از

مغالطه سوء التالیف می‌شود.

ز. مغالطه مصادره به مطلوب

مغالطه «مصادره به مطلوب» در جایی رخ می‌دهد که نتیجه قیاس - از جهت معنا - عینی یکی از

مقدمات باشد و در حقیقت، قیاس از یک مقدمه تشکیل شده است؛ مانند: «هر انسانی بشر است.

و هر بشری ضاحک است.» پس هر انسانی ضاحک است. روشن است که نتیجه این قیاس،

همان کبرای قیاس بوده و در واقع، تغایر دو لفظ «انسان» و «بشر» سبب تحقق مغالطه شده است.

به این نوع مغالطه در کتب اهل منطق، مغالطه «مصادره به مطلوب» (در قیاس مستقیم) و «مصادره

به نقیض مطلوب» (در قیاس خلفی) اطلاق می‌شود. (۱۲۰)

علاوه بر قیاس، اگر در مقام تعریف، معرف عینی معرف باشد مغالطه «مصادره به مطلوب»

رخ می‌دهد. از این‌رو، مغالطه مزبور مشتمل بر اقسام ذیل است:

اول. مغالطه مصادره به مطلوب در مقام تصور: در صورتی که در مقام تعریف، یک شیء را به وسیله خودش - با واسطه یا بی‌واسطه - تعریف نماییم (یعنی: معرّف و معرّف یک شیء باشند) مغالطه مزبور رخ می‌دهد؛^(۱۲۱) مانند آنکه از کسی پرسیدند: «جوانِ رُدی چیست؟» گفت: «ترک کام‌جویی.» گفتند: «کام‌جویی کدام است؟» پاسخ داد: «ترک جوان‌مردی.»

دوم. مغالطه مصادره به مطلوب در مقام تصدیق: قیاسی که بیان می‌شود، یا برای اثبات یک مدعاست و یا برای ابطال آن، و در هر یک از دو قسم، تحقق «مصادره به مطلوب»، یا حقیقی است و یا ظنی و یا به حسب شهرت.^(۱۲۲) بنابراین، این نوع مغالطه شامل موارد ذیل است:

صورت اول: اقامه استدلال برای اثبات یک ادعا:

الف. صورت حقیقی وقوع «مصادره به مطلوب»: در جایی است که در قیاس، در صدد اثبات امری برمی‌آییم، در حالی که یکی از دو مقدمه عینی نتیجه بوده و در مقدمه دیگر نیز در حدّ قیاس، در حقیقت یک امر باشد، ولی در ظاهر، دو امر جلوه کند. این نوع مشتمل بر اقسام ذیل است:

۱. اسمی به جای اسم دیگر قرار گیرد؛ مانند: «شجاعت غلبه نمودن است. و غلبه نمودن پسندیده است. پس شجاعت پسندیده است.»

۲. قولی به جای اسم قرار گیرد؛ مانند: «عدالت ملکه‌ای است که شیء را بر اساس استحقاق تقسیم می‌کند. و ملکه‌ای که شیء را بر اساس استحقاق تقسیم نماید فضیلت و خیر است. پس عدالت، فضیلت و خیر است.»

۳. قولی به جای قول دیگر واقع شود؛ مانند: «قوت قلب نهادن نسبت به سختی‌هاست. و تهاون نسبت به سختی تأخیر است. پس قوت قلب خیر است.»^(۱۲۳)

ب. مغالطه «مصادره به مطلوب» به حسب ظن: بدین صورت است که دو حدّ (موضوع و محمول) قضیه‌ای که با موضوع و محمول نتیجه در حقیقت متغایزند، به حسب ظن یکسان

فرض شده، یکی به جای دیگری اخذ شود و با توجه به روشن بودن آن قضیه، نتیجه نیز ثابت شده فرض گردد، در حالی که چنین فرضی مصادره به مطلوب است. (۱۲۴) این نوع شامل موارد ذیل می‌شود:

۱. در موردی که حکم اعم روشن است، با توهم اینکه اعم عینی اخص است، حکم اخص ثابت شده فرض می‌شود. (۱۲۵)

۲. اخص به جای اعم ذکر شود و با روشن بودن حکم اخص، حکم اعم نیز ثابت فرض شود. (۱۲۶)

۳. مقصود از استدلال، اثبات حکم کل باشد از آن جهت که کل است، اما با ظن به یکسان بودن اجزای آن کل با خود کل، با بیان حکم اجزا، حکم کل ثابت فرض می‌شود. (۱۲۷)

۴. لازمه شیء با خود شیء واحد تلقی گردد و از طریق لازمه شیء، استدلالی برای خود شیء بیان شود. (۱۲۸)

۵. واحد تلقی نمودن ملزوم شیء با خود شیء و در نتیجه، با توجه به روشن بودن حکم ملزوم شیء، حکم خودش را روشن و بی‌نیاز از اثبات تلقی نمودن، موجب تحقق مغالطه است. (۱۲۹)

۶. اخذ شیء به جای عکس آن از دیگر موارد مغالطه «مصادره به مطلوب» است. (۱۳۰)

ج. اگر شهرت سبب شود که موضوع و محمول قضیه‌ای با موضوع و محمول نتیجه مورد نظر واحد تلقی شود و با روشن بودن حکم آن قضیه، نتیجه مورد بحث اثبات شده تلقی گردد، مغالطه «مصادره به مطلوب» رخ می‌دهد. (۱۳۱)

صورت دوم: اقامه استدلال برای ابطال یک ادعا: در این قسم، مدعای مورد نظر باطل شده، مقابل آن اثبات می‌گردد، و مقصود از «تقابل» اعم از تقابیل «سلب و ایجاب»، تقابیل «تضاد» و تقابیل «عدم و ملکه» است. از سوی دیگر، وقتی مغالطه «مصادره به مطلوب» رخ می‌دهد که مصادره بودن برای مخاطب روشن نباشد؛ یعنی اموری سبب اشتباه و عدم توجه مخاطب شود. این امور عبارت است از: اشتباه ناشی از خلط میان الفاظ مفرد، اشتباه ناشی از خلط میان جزئی و کلی،

اشتباه ناشی از خلط میان متلازمین، اشتباه ناشی از خلط میان ترکیب و تقسیم، و اشتباه ناشی از خلط میان متشابهات. بر این اساس، به دست می‌آید: در صورتی که قیاس برای ابطال مدعایی (و اثبات مقابل آن) اقامه شود، پانزده قسم مغالطه رخ می‌دهد. (۱۳۲) همچنین با توجه به اینکه هر یک از اقسام مغالطه «مصادره به مطلوب» در ناحیه تصدیقات یا به صورت آشکار است - که معمولاً در قیاس بسیط رخ می‌دهد - و یا به صورت مخفی - که غالباً در قیاس مرکب رخ می‌دهد - (۱۳۳) مجموع مصادره به مطلوب، ۵۱ قسم خواهد بود.

ج. مغالطه وضع ما لیس بعلة علة

این مغالطه در جایی رخ می‌دهد که مقدمات بیان شده در قیاس، گرچه منتج نتیجه‌ای هستند، ولی آنچه مطلوب و مقصود از تشکیل قیاس بوده، قابل حصول به وسیله این مقدمات نیست. این‌رو، قرار دادن این مقدمات برای به دست آوردن نتیجه مطلوب، قرار دادن امری است که نمی‌تواند سبب و علت انتاج نتیجه مطلوب و مقصود باشد؛ (۱۳۴) مانند: «علی: آیا خبر داری که حسن مرده است؟ پرویز: حتماً شوخی می‌کنی، چگونه حسن مرده است، با اینکه دیپلم داشت؟» این نوع مغالطه یا در قیاس مستقیم رخ می‌دهد یا قیاس خلف. (۱۳۵)

اول. قیاس مستقیم: این نوع مغالطه مشتمل بر موارد ذیل است:

۱. مقدمات قیاس از جهت صورت و ماده فاسد باشند؛ یعنی صورت قیاس شرایط انتاج صوری را نداشته و ماده قیاس نیز صادق یا مشهور و یا مقبول نباشد. (۱۳۶)
۲. قیاس اقامه شده منتج نتیجه مطلوب نیست. (۱۳۷)
۳. اگر نتیجه مطلوب از مقدمات بیان شده در قیاس با لحاظ مقدمه دیگری قابل حصول باشد، روشن می‌شود که اخذ این مقدمات برای انتاج نتیجه، مغالطه است. (۱۳۸)
۴. قیاس بیان شده حقیقتاً منتج نتیجه مطلوب نیست، بلکه به صورت غیرحقیقی منتج است؛ مانند اینکه از مقدمات کاذب، نتیجه صادق اخذ شود و یا از مقدماتی که از جنس نتیجه نیست،

نتیجه اخذ گردد؛ مانند اینکه از مقدمات غیر هندسی نتیجه هندسی اخذ کنند. (۱۳۹)

۵. اگر نتیجه قیاس مقید به قید یا شرطی باشد، ولی مقدمات قیاس مشروط به آن قید نبوده، بلکه قیود دیگری داشته باشند نتیجه مطلوب از آن مقدمات به دست نمی آید و از این رو، اخذ آن مقدمات برای دست یابی به نتیجه، مغالطه است. (۱۴۰)

۶. در برخی از موارد، برای رعایت اختصار، یکی از مقدمات قیاس حذف می شود. که در کتب منطقی، به چنین قیاسی، قیاس «مضمر» اطلاق می شود. (۱۴۱) ولی در صورتی که علت حذف آن مقدمه کذب آن یا غیر قابل تصدیق بودن آن باشد و به قصد عدم اطلاع مخاطب بر فساد مقدمه، حذف شود، اما در عین حال، از آن مقدمات نتیجه مطلوب اخذ گردد مغالطه رخ می دهد. (۱۴۲)

۷. در مقدمات، امور و شرایطی ذکر شود که در انتاج نتیجه، دخالتی ندارند. (۱۴۳)

دوم. در قیاس خلف؛ در اثبات یک امر، یا مستقیماً استدلال می شود (قیاس مستقیم) و یا غیرمستقیم؛ یعنی با ارائه استدلال بر ابطال نقیض مطلوب مورد نظر، صدق مطلوب اثبات می شود، که به چنین قیاسی، قیاس «خلف» اطلاق می گردد. (۱۴۴) مغالطه «وضع ما لیس بعلة علة» در قیاس خلف به قرار ذیل است:

۱. نقیض فرض شده نقیض نتیجه مطلوب نیست و از این رو، با ابطال آن، نمی توان صدق نتیجه مطلوب را به دست آورد. (۱۴۵)

۲. در قیاس خلف، از آن جهت که فرض نقیض نتیجه مورد نظر مستلزم محال است، بر ابطال نقیض آن استدلال شده و از آن طریق، صحت نتیجه مورد نظر اثبات می شود. حال اگر حتی با حذف نقیض نتیجه مورد نظر، قیاس خلف منتج محال باشد، به دست می آید که محال نتیجه شده از قیاس خلف ناشی از نقیض نتیجه نبوده و از این رو، بطلان آن قابل اثبات نیست تا از آن طریق، صدق نتیجه مورد نظر به دست آید. بنابراین، اثبات درستی نتیجه مورد نظر از چنین قیاس خلفی در حقیقت، ارتکاب مغالطه مزبور است. (۱۴۶)

• مغالطات عرضی

مراد از «مغالطات عرضی» مغالطاتی است که به قیاس بر نمی‌گردد، بلکه مربوط به اموری است که خارج از قیاس باشد - و چنان‌که بیان گردید - توجه اصلی منطق‌دانان مسلمان در صناعت مغالطه، بر شمردن مغالطات موجود در خود قیاس بوده و بدین دلیل، توجه کمتری به مغالطات عرضی نموده‌اند. از سوی دیگر، چون مباحث مغالطات عرضی شامل مباحث «استدراجات خطابه» و «وصایای سائل و مجیب در جدل» می‌شود،^(۱۴۷) ذکر چنین مواردی از مغالطات عرضی در صناعات جدل و خطابه، سبب مهمی برای عدم تطویل آن دو در کتاب مغالطه منطق گردیده است.

انواع مغالطات عرضی عبارت است از:

۱. دقیق وانمود کردن مطلب؛ ۲. توهین؛ ۳. تکرار؛ ۴. توسل به اصطلاحات؛ ۵. توسل به قدرت؛ ۶. تعبیرهای ناروا؛ ۷. ادعای بداهت استدلال؛ ۸. سنت‌گریزی؛ ۹. ادعای مشهور بودن مدعا؛ ۱۰. بحث انحرافی؛ ۱۱. تکذیب مخاطب؛ ۱۲. تظاهر به حقیقت‌طلبی؛ ۱۳. شک‌زدایی؛ ۱۴. جلب عواطف؛ ۱۵. توسل به عناوین اجتماعی؛ ۱۶. توسل به بزرگان؛ ۱۷. توسل به شعر؛ ۱۸. تظاهر؛ ۱۹. انتقاد از مخاطب؛ ۲۰. تطویل کلام؛ ۲۱. خلاصه‌گویی؛ ۲۲. خشونت در بحث؛ ۲۳. عیب‌جویی مدعی از مخاطب؛ ۲۴. عیب‌جویی عمومی از مخاطب؛ ۲۵. تغییر مقدمات؛ ۲۶. پرسش از دو طرف نقیض؛ ۲۷. قطع سخن مخاطب؛ ۲۸. ارائه نادرست طرفین نقیض؛ ۲۹. پرسش از مسلمات؛ ۳۰. القای خلاف مقصود؛ ۳۱. سیر نادرست بحث؛ ۳۲. تمسک به استقرا؛ ۳۳. اضافه کردن امور زاید بر بحث؛ ۳۴. بهره‌گیری از شیوه‌های سخن‌گفتن؛ ۳۵. توسل به حالات روانی؛ ۳۶. ستایش از مخاطبان.^(۱۴۸)

• مغالطه در تصورات

مغالطه در تصورات در کتب منطق‌دانان مسلمان، در سه بخش بیان شده است: در ناحیه جنس، در ناحیه فصل و در ناحیه مشترک میان آن دو.^(۱۴۹)

الف. مغالطه در جنس

این قسم مشتمل بر موارد ذیل است:

۱. اخذ فصل به جای جنس در تعریف؛
۲. اخذ ماده به جای جنس در تعریف؛
۳. اخذ هیولا به جای جنس در تعریف؛
۴. اخذ اجزا به جای کل در تعریف کلی؛
۵. اخذ ملکه به جای قوه و بالعکس در تعریف؛
۶. اخذ اسم مستعار یا مشتبه در مقام تعریف؛
۷. اخذ لوازم عام شیء به جای جنس آن؛
۸. اخذ نوع به جای جنس در تعریف. (۱۵۰)

ب. مغالطه در فصل

مغالطه در فصل، در موارد ذیل صورت می‌گیرد:

۱. اخذ لوازم یک شیء به جای فصل؛
۲. اخذ جنس به جای فصل؛
۳. اخذ انفعالات به عنوان فصل؛
۴. اخذ غیرکیف به جای فصل آن و اخذ فصل مضاف به جای غیر آن. (۱۵۱)

* مغالطه در عدم رعایت قوانین مشترک

مغالطه در عدم رعایت قوانین مشترک در تعاریف به قرار ذیل است:

۱. تعریف شیء به امر اخفی؛
۲. تعریف شیء به امر مساوی با معرف در معرفه و نکره بودن؛
۳. تعریف شیء به خودش و یا به امری که متأخر از آن در معرفت است. (۱۵۲)

نتیجه

روشن شد که اولاً، مغالطات نزد منطق‌دانان مسلمان ۱۳ قسم نبوده و آن ۱۳ قسم فقط اقسام و عناوین کلی مغالطات ذاتی است، و مغالطات عرضی و همچنین مغالطات در تصورات خارج از آنهاست. ثانیاً، اقسام مغالطات ذاتی نیز بیش از ۱۳ قسم است. ثالثاً، در مغالطات عرضی نیز چون در باب جدل و مباحث استدراجات خطابه در این باره بحث نموده‌اند، از ذکر مجدد آن در صناعت مغالطه خودداری کرده‌اند؛ همان‌گونه که محقق طوسی پس از ذکر مقداری از مباحث «وصایای سائل و مجیب» و مباحث «استدراجات خطابه در صناعت مغالطه» می‌گوید: «این است آنچه خواستیم در این فن بیان کنیم و اکثر این معانی آنچه پیش از این گفته‌ایم خود معلوم می‌شود.»^(۱۵۳) و یا ابن‌سینا پس از ذکر تعداد زیادی از مغالطات عرضی می‌گوید: «و الاقسام اکثر من ذلک.»^(۱۵۴) رابعاً، تعداد مغالطات بیان شده در کتب منطق‌دانان مسلمان - بر حسب آنچه تتبع نموده‌ایم - به قرار ذیل است:

۱. مغالطات لفظی که ۳۶ قسم است.
۲. مغالطات معنوی که ۲۱۹ قسم است.
۳. مغالطات عرضی که ۴۰ قسم است.
۴. مغالطات در مقام تصور که ۱۵ قسم است. از این رو، مجموع مغالطات ۳۱۰ قسم است.

بی‌نوشت‌ها

- ۱- اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، (تهران، امیری، ۱۳۶۴)، ج ۲، ص ۱۱۴۷.
- ۲- احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج نهم، (تهران، کتابفروشی اسلام، بی‌تا)، ج ۴۳، ص ۱۲۶.
- ۳- برای نمونه، رک: شیخ طوسی، اساس الاقتباس، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶)، ص ۵۱۵.
- ۴- ابراهیم انیس و دیگران، المعجم الوسیط، ج چهاردهم، (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲)، ج ۲۱، ص ۶۶.
- ۵- محمدرضا مظفر، المنطق، (بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۸۰)، ج ۳۱، ص ۳۲۸.
- ۶- ابن سینا، الشفاء: المنطق، (قم، مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق)، ج ۴، ص ۳.
- ۷- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۵ / محمدرضا مظفر، المنطق، ج ۳۱، ص ۴۱۵.
- ۸- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۵.
- ۹- همان، ص ۵۱۵ / ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴، ص ۱.
- ۱۰- ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴، ص ۵ / فخرالدین رازی، لیب الاشارات و التنبیها، (مصر، مکتبه الکلیات الازهریه، ۱۹۸۶ م)، ص ۸۰۱ / شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۵.
- ۱۱- محمود شهابی، رهبر خرد، ج چهارم، (تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۸)، ص ۳۵۵ / محمدرضا مظفر، المنطق، ج ۳۱، ص ۴۱۵.
- ۱۲- محمود شهابی، رهبر خرد، ص ۳۵۵.
- ۱۳- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۵.
- ۱۴- همان، ص ۵۱۵.
- ۱۵- همان، ص ۵۱۶.
- ۱۶- همان / محمدرضا مظفر، المنطق، ج ۳۱، ص ۴۱۸.
- ۱۷ و ۱۸- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۳۴۶.
- ۱۹- همان، ص ۶۷۵۱ / محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۱۹.
- ۲۰- ابونصر فارابی، المنطقیات، (قم، مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۸ ق)، ج ۱، ص ۱۹۷.
- ۲۱- ابوالبرکات (ابن علی بن ملکا بغدادی)، الکتاب المعترف فی الحکمه، ج دوم، (اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۴۱۵ ق)، ص ۲۶۸ / محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۲۰.
- ۲۲- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۸.
- ۲۳- محمدرضا مظفر، المنطق ص ۴۲۱.
- ۲۴- ابن سینا، الشفاء: المنطق، ص ۸.
- ۲۵- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۸.
- ۲۶- ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۱۹۷.
- ۲۷- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۱۰.
- ۲۸- عسکری سلیمان‌امیری، معیار اندیشه (منطق مقدّماتی)، (قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱)، ص ۱۱۶.
- ۲۹- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، (قم، النشر البلاغه، ۱۳۵۷)، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۳۰. نجم‌الدین علی الکاظمی القزوینی، الرسالة الشمسية، (فی تحریر القواعد المنطقية، لقطب‌الدین محمد الرازی)، (قم، بیدار، ۱۳۸۲)، ص ۳۸.
۳۱. بهمنیارین مرزبان، التحصیل، ج دوم، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵)، ص ۲۷۰ / ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۱۹۷.
۳۲. ملّاهادی سبزواری، شرح المنظومه (قسم المنطق المستوی بالثالی المنتظمة)، (تهران، ناب، ۱۳۶۹)، ج ۱، ص ۱۲۵.
۳۳. ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۱۹۸ / بهمنیارین مرزبان، التحصیل، ص ۲۶۹ / شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۸.
۳۴. سعدالدین تفتازانی، المطرول، (قم، داوری، بی‌تا)، ص ۳۵۴.
۳۵. ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۱۹۸ / بهمنیارین مرزبان، التحصیل، ص ۲۷۰.
۳۶. سعدالدین تفتازانی، مختصر المعانی، ط الثانیه، (قم، زاهدی، ۱۳۶۳)، ص ۲۶۵.
۳۷. ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۱۹۹ / بهمنیارین مرزبان، التحصیل، ص ۲۷۰ / شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۸.
۳۸. سعدالدین تفتازانی، مختصر المعانی، ص ۲۲۴-۲۲۵.
۳۹. شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۸.
۴۰. عسکری سلیمانی امیری، معیار اندیشه، ص ۱۵۱.
۴۱. بهمنیارین مرزبان، التحصیل، ص ۲۶۹-۲۷۰.
۴۲. قطب‌الدین شیرازی، شرح حکمة الاشراق، (قم، بیدار، بی‌تا)، ص ۱۳۷.
۴۳. محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۲۲.
۴۴. فخرالدین رازی، لباب الاشارات و التنبیها، ص ۸۴-۸۵.
۴۵. شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۸.
۴۶. همان، ص ۵۱۸-۵۱۹ / ابوالبرکات، کتاب المعتبر فی الحکمة، ص ۲۶۸.
۴۷. محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۲۲.
۴۸. ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴، ص ۸۸.
۴۹. عسکری سلیمانی امیری، معیار اندیشه، ص ۱۳۰.
۵۰. بهمنیارین مرزبان، التحصیل، ص ۲۷۰ / شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۹.
۵۱. محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۲۲.
۵۲. ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴، ص ۱۸.
۵۳. همان، ج ۴، ص ۱۸.
۵۴. «اعجام در لغت به معنای نقطه گذاری است» (احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۴۳، ص ۹۵۶).
۵۵. ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴، ص ۱۷ / شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۹.
۵۶. ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴، ص ۱۷.

۵۷. همان، ج ۴، ص ۱۸.
۵۸. ویلیام هوردن، راهنمای الهیات پروتستان، طاهه وس میکائیلان، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، ص ۱۸-۱۷.
۵۹. ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴، ص ۱۷.
۶۰. شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۹.
۶۱. احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۳۴، ص ۱۵۰۱.
۶۲. ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، ص ۲۲۶-۲۲۷.
- ۶۳ و ۶۴. شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۱۹.
۶۵. بهمنیار بن مرزبان، التحصیل، ص ۲۷۱.
۶۶. عسکری سلیمانی امیری، معیار اندیشه، ص ۱۳۳.
۶۷. محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۲۳.
۶۸. ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۲۰۱.
۶۹. عسکری سلیمانی امیری، معیار اندیشه، ص ۱۱۸.
۷۰. ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، ص ۳۲۰.
۷۱. ملأهادی سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۵۳.
۷۲. حسن بن یوسف حلّی، الجوهر النضید، ط. الخامسة، (قم، بیدار، ۱۳۷۱)، ص ۲۷۱.
۷۳. محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۲۷.
۷۴. ملأهادی سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۴۹-۳۵۱.
۷۵. ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، ص ۳۱۸.
۷۶. ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴، ص ۲۳ و ۱۰۳.
۷۷. شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۲۳.
۷۸. ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۲۲۵.
۷۹. ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، ص ۳۱۹.
۸۰. محمود بن ابی بکر ارموی، شرح المطالع فی المنطق، (قم، کتبی نجفی، بی تا)، ص ۳۳۶.
۸۱. قطب الدین شیرازی، شرح حکمة الاشراف، ص ۱۲۵.
۸۲. بهمنیار بن مرزبان، التحصیل، ص ۱۶۷.
۸۳. محمدرضا مظفر، المنطق، ج ۳۱، ص ۱۴۲-۱۴۳.
- ۸۴ و ۸۵. قطب الدین شیرازی، شرح حکمة الاشراف، ص ۱۴۴.
۸۶. ملأصدرا، منطق نوین، عبدالحسین مشکوة الدینی، (تهران، آگاہ، ۱۳۶۲)، ص ۹۸.
- ۸۷ و ۸۸. ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴، ص ۲۶.
۸۹. محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۳۳.
۹۰. شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۲۴.
۹۱. محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۴۳۴.
۹۲. ملأعبدالله یزدی، الحاشیه، (قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳)، ص ۱۱۷-۱۱۸ / ملأهادی سبزواری،

- شرح المنظومه، ص ۳۰۲.
- ۹۳- حسن بن يوسف حلّی، الجوهر النضید، ص ۱۰۸-۱۲۲.
- ۹۴- ملّاعبدالله یزدی، الحاشیه، ص ۱۱۹-۱۲۰ / ملّاهادی سبزواری. شرح المنظومه، ص ۳۰۴-۳۰۳.
- ۹۵- حسن بن يوسف حلّی، الجوهر النضید، ص ۱۱۸-۱۲۳.
- ۹۶- ملّاعبدالله یزدی، الحاشیه، ص ۱۲۳ / ملّاهادی سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۰۷-۳۰۶.
- ۹۷- حسن بن يوسف حلّی، الجوهر النضید، ص ۱۲۸-۱۳۰.
- ۹۸- ملّاعبدالله یزدی، الحاشیه، ص ۱۲۷-۱۲۸.
- ۹۹- زین الدین عمر بن سهلان الساری، البصائر التصیریة فی المنطق، تعلیق شیخ محمد عبده، (قم، منشورات المدرسه الرضویة، بی تا)، ص ۱۸۴-۱۸۵.
- ۱۰۰- حسن بن يوسف حلّی، الجوهر النضید، ص ۱۴۳-۱۵۳.
- ۱۰۱- محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۲۴۸-۲۵۱.
- ۱۰۲- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۲۳.
- ۱۰۳- همان، ص ۳۷۸.
- ۱۰۴- ابن سینا، الشفاء: المنطق: البرهان، (قاهره، نشر وزارة التربية و التعليم، ۱۹۵۶م)، ص ۷۹.
- ۱۰۵- همان، ص ۷۹-۸۱.
- ۱۰۶- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۳۷۸.
- ۱۰۷- همان، ص ۳۷۸.
- ۱۰۸- ابن سینا، برهان، ص ۱۰۶.
- ۱۰۹- بهمنیارین مرزبان، التحصیل، ص ۲۷۴.
- ۱۱۰- ابن سینا، برهان، ص ۱۰۶ و ۱۲۷.
- ۱۱۱- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۳۷۸-۳۸۴.
- ۱۱۲- ابن سینا، برهان، ص ۱۲۰-۱۲۲.
- ۱۱۳- همان، ص ۱۲۳-۱۳۵.
- ۱۱۴- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۴۵۵.
- ۱۱۵- همان، ص ۴۵۶-۴۵۷.
- ۱۱۶- محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۳۳۶.
- ۱۱۷- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۴۵۸.
- ۱۱۸- حسن بن يوسف حلّی، الجوهر النضید، ص ۲۳۶.
- ۱۱۹- همان، ص ۲۴۱-۲۴۳.
- ۱۲۰- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ص ۳۱۵-۳۲۰.
- ۱۲۱- ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۲۱۷-۲۱۸.
- ۱۲۲- ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۳، ص ۳۳۳-۳۳۴.

- ۱۲۳- ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۲۱۶-۲۱۷.
- ۱۲۴- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۳۲۷.
- ۱۲۵- همان، ص ۳۲۷.
- ۱۲۶- ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۳، ص ۳۳۴.
- ۱۲۷- ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۲۱۷.
- ۱۲۸- همان، ص ۲۱۷.
- ۱۳۱- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۳۲۷.
- ۱۳۲- ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۲۱۸.
- ۱۳۳- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۳۲۷.
- ۱۳۴- همان، ص ۵۲۰.
- ۱۳۵- ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۲۲۰-۲۲۱.
- ۱۳۶- همان، ص ۲۲۰-۲۲۱.
- ۱۳۷- همان، ص ۲۲۱.
- ۱۴۰- همان، ص ۲۲۲.
- ۱۴۱- محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۲۵۲.
- ۱۴۲- ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۲۲۲.
- ۱۴۳- همان، ص ۲۲۳.
- ۱۴۴- محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۲۵۸.
- ۱۴۵- ابونصر فارابی، المنطقیات، ص ۲۲۳-۲۲۴.
- ۱۴۶- همان، ص ۲۲۳-۲۲۴.
- ۱۴۷- ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴، ص ۷۴-۷۵.
- ۱۴۸- برای دریافت اطلاعات بیشتر دربارهٔ موارد مذکور، ر.ک. شیخ طوسی، اساس الاقتباس / ابن سینا، النجاة / عسکری سلیمانی امیری، معیار اندیشه / محمدرضا مظفر، المنطق / ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۴ / محمود شهابی، رهبر خرد / بهمنیارین مرزبان، التحصیل / ابو حامد غزالی، معیار العلم فی المنطق.
- ۱۴۹- ابو حامد غزالی، معیار العلم فی المنطق، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰ م)، ص ۴۶۷.
- ۱۵۰- برای دریافت اطلاعات بیشتر دربارهٔ این موارد، ر.ک. ابو حامد غزالی، معیار العلم فی المنطق / ابن سینا، النجاة.
- ۱۵۱- برای دریافت اطلاعات بیشتر، ر.ک. ابن سینا، النجاة.
- ۱۵۲- ابن سینا، النجاة، ج دوم، (قم، مرتضوی، ۱۳۶۴)، ص ۸۸-۸۹.
- ۱۵۳- شیخ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۲۸.
- ۱۵۴- ابن سینا، الشفاء: المنطق، ج ۳، ص ۷۳.

فهرست منابع

- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، (قم، النشر البلاغه، ۱۳۵۷)، ج ۱
 - الشفاء: المنطق: البرهان، (قاہرہ، نشر وزارة التربية و التعليم، ۱۹۵۶م)
 - الشفاء: المنطق، (قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ ق)، ج ۴
 - النجاة، ج دوم، (قم، مرتضوی، ۱۳۶۴)
 - ابو البركات، ابن علی بن ملكا بغدادی، الكتاب المعتبر فی الحكمة، ج دوم، (اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۴۱۵ ق)
 - ارموی، محمودین ابی بكر، شرح المطالع فی المنطق، (قم، كنی نجفی، بی تا)
 - أنیس، ابراهیم، المعجم الوسيط، ج چهاردهم، (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲)، ج ۲۱
 - نفتازانی، سعدالدين، المطول، (قم، داوری، بی تا)
 - مختصر المعانی، ط الثانيه، (قم، زاهدی، ۱۳۶۳)
 - جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، (تهران، امیری، ۱۳۶۴)، ج ۲
 - حلّی، حسن بن یوسف، الجوهر النضید، ط. الخامسة، (قم، بیدار، ۱۳۷۱)
 - رازی، فخرالدين، لباب الاشارات و التنبیها، (مصر، مكتبة الكليات الازهرية، ۱۹۸۶م)
 - ساوی، زین الدین عمر بن سهلان، البصائر النصيرية فی المنطق، تعلیق شیخ محمد عبده، (قم، منشورات المدرسة الرضوية، بی تا)
 - سبزواری، ملأهادی، شرح المنظومه (قسم المنطق المسمى بالثالثی المنتظمة)، (تهران، ناب، ۱۳۶۹)، ج ۱
 - سلیمانی امیری، عسکری، معیار اندیشه (منطق مقدماتی)، (قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱)
 - ستّاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج نهم، (تهران، کتابفروشی اسلام، بی تا)، ج ۴۳
 - شهابی، محمود، رهبر خرد، ج چهارم، (تهران، کتاب فروشی خیام، ۱۳۵۸)
 - شیرازی، قطب الدین، شرح حکمة الاشراق، (قم، بیدار، بی تا)
 - طوسی، اساس الاقتباس، تصحیح محمدتقی مدرّس رضوی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶)
 - غزالی، ابو حامد، معیار العلم فی المنطق، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰ م)
 - فارابی، ابونصر، المنطقیات، (قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ۱۴۰۸ ق)، ج ۱
 - کاتبی قزوینی، نجم الدین علی، الرسالة الشمسية (فی تحریر القواعد المنطقية، لقطب الدین محمد الرازی)، (قم، بیدار، ۱۳۸۲)
 - مرزبان، بهمینارین، التحصیل، ج دوم، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵)
 - مظفر، محمد رضا، المنطق، (بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۸۰)، ج ۳۱
 - ملأصدرا، منطق نوین، عبدالحسین مشکوة الدینی، (تهران، آگاه، ۱۳۶۲)
 - هوردردن، ویلیام، راهنمای الهیات پروتستان، طاهه وس میکائیلان، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)
 - یزدی، ملأعبدالله، الحاشیه، (قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳)